



تحلیلی بر اثرگذاری نابرابری بر وابستگی اقتصادی ایران

زیبا اقتصادی^۱ و فرشاد مؤمنی^۲

تاریخ ارسال: ۱۴۰۳/۵/۳۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۶/۱۷

چکیده

عوامل تاریخی مؤثر بر توسعه نیافتگی از دغدغه‌های همیشگی محققان بوده است. یکی از رویکردهای رایج در این زمینه، نظریه وابستگی است. نظریه وابستگی همه چیز را به جایگاه کشورها در نظام جهانی سرمایه‌داری فرو نمی‌کاهد و می‌کوشد شرایط اقتصادی، اجتماعی کشورها را نیز در تحلیل‌ها برجسته نماید. در ادبیات نظری، مسئله محوری مکتب وابستگی را نابرابری تشکیل می‌دهد. این پژوهش سعی دارد با رویکرد تحلیلی-توصیفی و در چارچوب دیدگاه‌های قدیم و جدید وابستگی نشان دهد که نابرابری چه تأثیری بر وابستگی اقتصادی ایران از زاویه عملکرد شرکت‌های فراملیتی داشته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که نابرابری در بنیه تولیدی منجر به وابستگی اقتصاد ایران شده است. در این راستا در وهله اول، از منظر اقتصاد سیاسی مطرح می‌گردد که نابرابری و ضعف در بنیه تولیدی تکنولوژیکی نیرو محرکه گرایش به واردات است. این مسئله با توجه به بنیه ضعیف تولیدی کشور، یک جنبه از وابستگی اقتصادی را نمایان می‌سازد و شرکت‌های فراملیتی با توجه به نقششان در نظارت بر مرادوات تجاری کشورها از طریق رابطه مبادله بر این میزان وابستگی اثرگذار هستند. در وهله دوم، ارتقاء توان تولید تکنولوژیکی در کنار یک بازارایی سیستم نهادی، نیازمند انتقال سرمایه و تکنولوژی و دانش فنی هست که عمده‌تاً توسط شرکت‌های فراملیتی انجام

دو فصلنامه
پاییز و زمستان ۱۴۰۳
دوره پنجم، شماره دهم



۱۲۹

۱- دانشجوی دکتری توسعه اقتصادی و برنامه‌ریزی، دانشکده اقتصاد، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

۲- عضو وابسته فرهنگستان علوم، استاد، گروه برنامه‌ریزی و توسعه اقتصادی، دانشکده اقتصاد، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

می‌گیرد و می‌تواند منجر به وابستگی گردد. بررسی‌ها نشان می‌دهد که انتقال سرمایه و تکنولوژی توسط فراملیتی‌ها به دلیل مهیا نبودن بسترهای نهادی مناسب در کشور، در راستای توسعه صنعتی عمل نکرده و منجر به تعمیق وابستگی اقتصاد ایران شده است.

واژه‌های اصلی: نابرابری، توسعه اقتصادی، وابستگی اقتصادی، شرکت‌های فراملیتی، ظرفیت

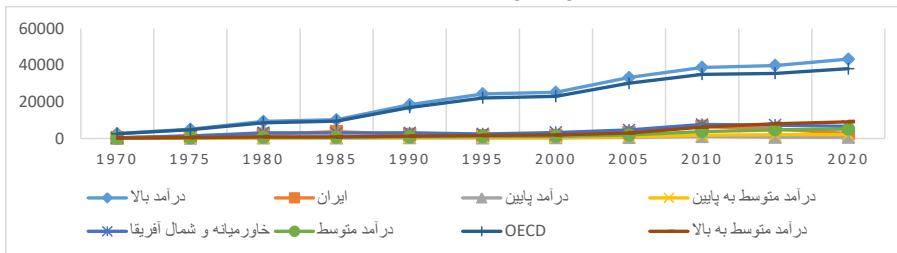
جذب، طبقه‌بندی JEL: D63, O10, F5

مقدمه

با نگاهی تاریخی می‌توان سرآغاز بروز و شدت یافتن تفاوت‌ها میان ملل را به دو قرن پیش و دوره انقلاب صنعتی بازگرداند، تحول قدرت تولیدی که ابتدا در انگلستان رخ داد و زمینه‌ساز استیلا این کشور بر پهنه اقتصاد و سیاست‌های بین‌المللی برای دوره‌ای طولانی گردید. پس از آن در انقلاب صنعتی دوم، دستیابی به الکتریسته باعث شکل‌گیری نظام تولید انبوه شد. در این دوره بنیه تولیدی میان کشورها فاصله‌ای بی‌سابقه یافت و توان رقابت اقتصاد ملی، درهم‌تنیدگی و پیوندی بی‌سابقه با تکنولوژی، کارایی، بهره‌وری و نوآوری پیدا کرد به گونه‌ای که برای بنگاه‌ها و کشورها، ادامه حیات و ارتقاء توان رقابت، بدون پشتیبانی نظام‌های کارآمد تحقیق و توسعه غیرممکن بود. در عصر حاضر، موج سوم انقلاب صنعتی یا انقلاب دانایی، روند تحولات علمی-فنی در معرض یک دگرگونی بنیادی قرار گرفته که با عنوان انقلاب دانایی شناخته می‌شود. برخلاف روندهایی که از آغاز تمدن بشری تاکنون مشاهده شده و در آن پیشرفت‌های تکنولوژیک عمدتاً کمک‌کار یا جایگزین دست و بازوی انسان‌ها می‌شده‌اند، در اثر انقلاب اطلاعاتی و الکترونیکی ما با شرایطی روبه‌رو شده‌ایم که در آن پیشرفت‌های جدید تکنولوژیک کمک‌کار یا جایگزین مغز انسان‌ها می‌شوند (مؤمنی و نایب، ۱۳۹۵: ۶۹). در این راستا نگاهی به اختلاف تولید ناخالص داخلی سرانه کشورها بیانگر وقوع شکافی روزافزون و در واقع نابرابری است (نمودار ۱)^۲.



نمودار (۱): شکاف تولید ناخالص داخلی سرانه کشورهای جهان (۱۹۷۰-۲۰۲۰) (واحد: میلیون دلار)



منبع: داده‌های بانک جهانی

1- GDP per capita (current US\$)

۲- مقایسه کشورهای درآمد سرانه بالا با کشورهای درآمد سرانه متوسط به خوبی رشد شکاف را نشان می‌دهد.

کاستلز (۱۳۸۲) با یادآوری تجربه کشورهای عقب مانده و در حال توسعه جهان در کل دوره موج اول و دوم انقلاب صنعتی، دیدگاهی را در رابطه با روبه‌رو شدن با دستاوردهای انقلاب دانایی یا موج سوم انقلاب عرضه می‌کند. به این صورت که این کشورها، مسئله صنعتی شدن را تنها در حد ایجاد تحول‌هایی در یکی از بخش‌های اقتصادی یعنی بخش صنعت، به مفهوم اصطلاحی ساخت در نظر گرفتند و از مسئله صنعتی شدن به مثابه ارتقاء بنیة تولید ملی که مستلزم نگاه به صنعتی شدن به مثابه یک نظام حیات جمعی بود، غفلت ورزیدند؛ ضمن آنکه در همان سطح توجه نیز کل ماجرای صنعتی شدن را در انتقال مکانیکی ماشین‌آلات صنعتی وارداتی جست‌وجو کردند. طبیعی است که دستاورد چنین نگاه سطحی‌نگر و انتزاعی به یک پدیده مرتبط به کل نظام حیات جمعی، وابسته شدن به دنیای خارج در همه عرصه‌های قابل تصور، همراه با گسترش و تعمیق همه عوامل پدیده عقب‌ماندگی است. با توجه به اینکه صنعتی شدن در روندی پویا و بلندمدت عملی می‌شود، طبیعی است که این کشورها، آغازگر روند صنعتی شدن در دنیا نبوده است و انقلاب صنعتی در جای دیگری از دنیا اتفاق افتاده است. این مسئله آنها را در زمره کشورهای بی‌قرار می‌دهد که باید دنباله‌رو و پیرو این راه باشد. و این دنباله‌روی در صورت عدم توجه بایسته به ملاحظات نابرابری قدرت-ثروت و استمرار نگرش سطحی به مسئله صنعتی شدن، در حقیقت می‌تواند به نوعی از وابستگی اقتصادی بیانجامد.

دو فصلنامه
پاییز و زمستان ۱۴۳
دوره پنجم، شماره دهم



در این راستا بررسی وضعیت توان تولیدی ایران نشان از ضعف بنیة تولید و عقب‌ماندگی تکنولوژیکی دارد. با توجه به داده‌های بانک جهانی در سه دهه منتهی به ۲۰۲۰، نرخ‌های رشد تولید ناخالص داخلی و نرخ‌های رشد ارزش افزوده صنعت ساخت (تولیدات کارخانه‌ای) در ایران، علاوه بر پایین بودن به شدت نوسانی هستند. در کل رشد اقتصادی کشور، رشد پایداری نبوده است و تولید علاوه بر اینکه همیشه در حاشیه قرار گرفته، همواره با تزلزل همراه بوده است. در این راستا ساختار صادرات صنعتی ایران (سهم صادرات محصولات مختلف ایران از کل صادرات صنعتی) در سال ۲۰۲۰ نشان می‌دهد که بیش از ۵۴ درصد از صادرات صنعتی ایران را محصولات منبع محور تشکیل می‌دهند و تنها حدود ۰٫۵ درصد صادرات محصولات با تکنولوژی پیشرفته، ۳۲٫۵ درصد متعلق به محصولات با تکنولوژی متوسط و ۱۳ درصد مربوط به صادرات محصولات با تکنولوژی پایین است. بر این اساس می‌توان گفت کشور به صادرات محصولات مواد خام و نیمه خام وابسته است و سهم تکنولوژی‌های پیشرفته در صادرات ملموس نیست (گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۴۰۲: ۲۲). در واقع کشور با عقب‌ماندگی تکنولوژیکی مواجه است.

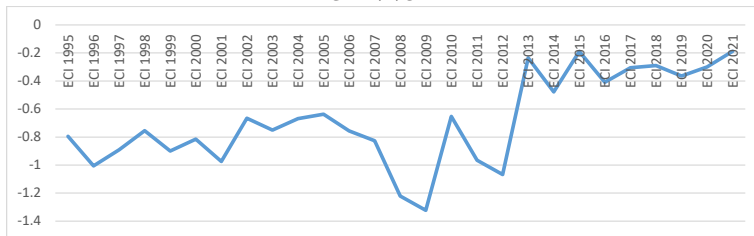
افزون بر این، وضعیت بنیة تولیدی و جایگاه هر کشور در اقتصاد بین‌الملل را می‌توان آشکارا در شاخص‌های مرتبط همچون شاخص پیچیدگی اقتصادی^۱ نیز ردگیری نمود (گزارش مرکز پژوهش‌های

مجلس، ۱۳۹۳: ۳). این شاخص بر پایه تعداد و پیچیدگی کالاهایی که یک کشور براساس مزیت نسبی خود صادر می‌کند طراحی شده است. در محاسبه این شاخص از داده‌های جهانی صادرات استفاده می‌شود. این شاخص عددی بین +۳ و -۳ است که کشورها و محصولات پیچیده عدد مثبت بالاتری را به خود اختصاص خواهند داد و بالعکس شاخص پیچیدگی کشورها و محصولات با پیچیدگی پایین، اعداد منفی بیشتری خواهد بود.

همچنین در محاسبه شاخص پیچیدگی اقتصادی از دو مفهوم تنوع و منحصر به فرد بودن، استفاده می‌شود که حجم دانشی که یک کشور در اختیار دارد، در تنوع محصولات تولیدی آن کشور تجلی می‌یابد. کشورهایی که افراد و سازمان‌های آنها دانش کاربردی بیشتری در اختیار دارند، از این امکان بهره‌مند هستند که مجموعه متنوع‌تری از کالاها را تولید کنند. محصولاتی که نیازمند حجم زیادی از دانش هستند در جاهای محدودی که تمام ملزومات دانش در اختیار باشد، تولید می‌شوند. از این رو، اقتصادهایی که محصولات متنوع‌تر با فراگیری کمتر را تولید می‌کنند، اقتصادهای پیچیده‌تری هستند. اقتصادهای پیچیده، اقتصادهایی هستند که می‌توانند حجم بالایی از دانش مرتبط را گرد هم آورده و مجموعه متنوعی از کالاهای دانش‌بر را تولید کنند. در مقابل، اقتصادهای ساده پشتوانه ضعیفی از دانش مولد دارند و کالاهای ساده‌تری تولید می‌کنند (همان: ۱) که به راحتی قابلیت جایگزینی توسط سایر کشورها را دارد. براساس اطلس پیچیدگی اقتصادی دانشگاه هاروارد، پیچیدگی اقتصادی ایران در آخرین آمار منتشر شده سال ۲۰۲۱، معادل ۰٫۱۹- است که با این مقدار، اقتصاد ایران از نظر این شاخص در بین ۱۳۳ کشور جهان در رتبه ۷۳ قرار گرفته است (این در حالی است که به دلایل محدودیت‌های ناشی از تحریم، داده‌های مربوط به صادرات نفت (کد ۲۷) که به طور طبیعی از کمترین میزان پیچیدگی برخوردار هستند در داده‌های رسمی صادراتی ایران منعکس نمی‌شود. با توجه به پیچیدگی بسیار پایین کالاهای زیرمجموعه کد ۲۷، عدم محاسبه آنها، به طور طبیعی موجب بیش برآورد درجه پیچیدگی اقتصادی ایران شده است). برای مقایسه، مقدار این شاخص برای ترکیه در سال ۲۰۲۱، ۰٫۶۱ است و ترکیه در رتبه ۴۰ قرار دارد. نکته قابل توجه این است که در سه دهه منتهی به سال ۲۰۲۱، همواره مقدار شاخص برای ایران رقمی منفی بوده است (برخلاف ترکیه که همواره مثبت است) که نشان از بنیه ضعیف تولید تکنولوژیکی و دانش‌بنیان دارد.



نمودار (۲): شاخص پیچیدگی اقتصادی ایران



با توجه به نکاتی که مطرح شد در وهله اول، از منظر اقتصاد سیاسی مطرح می‌گردد که ضعف شدید در بنیه تولیدی و عقب ماندگی تکنولوژیکی نیرو محرکه گرایش به واردات برای تأمین کالاهای سرمایه‌ای و واسطه‌ای، مصرفی و تکنولوژی مورد نیاز است و این مسئله، یک جنبه از وابستگی اقتصادی را نمایان می‌سازد.

در وهله دوم، ارتقاء توان تولید تکنولوژیکی و تولید محصولات متنوع و پیچیده‌ای که حاصل تجمیع دانش‌های پراکنده و کاربردی کردن آنهاست، در کنار یک بازاریابی سیستم نهادی، نیازمند انتقال تکنولوژی و دانش فنی هست که عمدتاً توسط شرکت‌های فراملیتی انجام می‌گیرد و می‌تواند منجر به وابستگی گردد چراکه انتقال تکنولوژی برای کشورهای در حال توسعه‌ای که نظام تولیدی کارآمدی در آنها شکل نگرفته، می‌تواند به یکی از جنبه‌های وابستگی تبدیل شود. لذا این پژوهش به دنبال پاسخ‌گویی به این سؤال کلیدی است که نابرابری چه اثری بر وابستگی اقتصادی ایران از کانال شرکت‌های فراملیتی داشته است.

مبانی نظری پژوهش

هرچند در آثار آدام اسمیت مباحثی در مورد علل ثروت کشورها به چشم می‌خورد، اما بحث در مورد رشد اقتصادی در رویکرد نئوکلاسیکی در دهه ۱۹۵۰ وارد مرحله جدیدی شد. اندیشمندان مدل‌های مختلفی را مطرح کردند که در آنها تفاوت در سطح درآمد سرانه کشورها به نیروی کار، سرمایه فیزیکی و تکنولوژی نسبت داده می‌شد اما مدل آنها با انتقاداتی مواجه شد. اندیشمندان دیگری بودند که تفاوت را به انباشت عوامل فیزیکی نسبت می‌دادند و عامل آن را نیز تفاوت در میزان پس‌انداز، ترجیحات و یا دیگر عوامل برون‌زا مانند بهره‌وری کل عوامل می‌دانستند (عجم اوغلو، جانسون و رایبسنسون، ۲۰۰۵: ۲۸۵). با این حال این مدل‌ها قادر نبودند تفاوت میان رشد اقتصادی کشورها را به خوبی تشریح کنند. گروهی دیگر از اندیشمندان بحث ایده، دانش و سرمایه انسانی را وارد مباحث رشد کردند. با وارد شدن سرمایه انسانی به مدل توضیح‌دهندگی آن بیشتر شد و علت تفاوت درآمد سرانه کشورها را توجیه‌پذیرتر کرد با این حال اشکالاتی همچنان وجود داشت. در نهایت این تبیین‌های نئوکلاسیکی قادر نبودند که تبیین کاملی از علل تفاوت رشد اقتصادی در کشورهای مختلف ارائه کنند. این مسئله دلیل اصلی توجه به رویکرد نهادی است که در ادامه به بررسی آراء نورث، عجم اوغلو و رایبسنسون می‌پردازیم.

در این زمینه نورث مطرح می‌کند که اقتصادها دارای چارچوب‌های نهادی‌ای هستند که ترکیبی از فرصت‌های ثمربخش و بی‌ثمر را برای سازمان‌ها به وجود می‌آورند (نورث، ۱۳۸۵: ۱۵۸). در واقع محدودیت‌های نهادی مرز فعالیت اقتصادی را دیکته می‌کند که سازمان‌های اقتصادی در آن کار می‌کنند، و به این ترتیب کنش متقابل قوانین بازی و رفتار کنشگران صحنه فعالیت اقتصادی را قابل فهم می‌کنند. دلیل اینکه سازمان‌ها، تلاش‌های خود را به فعالیت‌های بی‌ثمر و غیرمولد تخصیص

می‌دهند آن است که محدودیت‌های نهادی ساختار انگیزشی لازم برای این قبیل فعالیت‌ها را فراهم می‌آورند. کشورهای جهان سوم به این علت فقیرند که محدودیت‌های نهادی مجموعه‌ای از پاداش‌ها را تعریف کرده‌اند که فعالیت‌های ثمربخش را تشویق نمی‌کنند (نورث، ۱۳۸۵: ۱۷۴). لذا باید به دنبال ماتریس نهادی بود تا شرایط اقتصادی و سیاسی را به گونه‌ای فراهم آورد که فعالیت‌های مولد سازمان‌ها و گسترش مهارت و دانش ایشان ارج نهاده شود (همان: ۲۱۲). جهت توانمندی ارتقاء تکنولوژی لازم است الگوی سازماندهی اجتماع، سازمان‌های با عمر دائمی، حل معضل توزیع درآمد، ایجاد حقوق مالکیت کارآمد جهت کاهش ناطمینانی‌ها و نهادهای اقتصادی و سیاسی فراگیر را پشتیبانی نماید.

به طور کلی نورث و همکارانش برای تبیین تفاوت نهادی کشورها به ساختار نظم اشاره می‌کنند. به اعتقاد آنها در طول تاریخ بشر دو نوع نظم وجود داشته است؛ ۱- نظم دسترسی محدود (حکومت طبیعی) که ویژگی‌های آن عبارت‌اند از: اقتصادهای با رشد کند و با آسیب‌پذیری بالا در برابر تکانه‌ها، اداره کشور بدون رضایت عمومی حکومت‌شونده‌ها، تعداد نسبتاً اندک سازمان‌ها، دولت‌های کوچکتر و متمرکزتر، غلبه روابط اجتماعی سازمان یافته در راستای ارتباطات شخصی از جمله امتیازات، سلسله مراتب اجتماعی، اجرای نابرابر قانون، نبود تضمین حقوق مالکیت و این حس غالب که همه افراد برابر خلق نشده‌اند و برابر نیستند (نورث و دیگران، ۱۳۹۵: ۵۳). ۲- نظم دسترسی باز که ویژگی‌های آن عبارت‌اند از: توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی، تجربه تعداد دوره‌های بسیار اندک رشد اقتصادی منفی، جامعه مدنی غنی و سرزنده با تعداد بسیار زیاد سازمان‌ها، دولت‌های بزرگتر اما غیرمتمرکزتر، روابط اجتماعی غیرشخصی گسترده شامل حاکمیت قانون، تضمین حقوق مالکیت، انصاف و برابری. به اعتقاد نورث و همکارانش این دو شیوه متفاوت کاهش خشونت اثرات متفاوتی نیز داشته است. یکی از مهم‌ترین این اثرات تفاوت در رشد و عملکرد اقتصادی است. به اعتقاد آنها، رشد اقتصادی پایدار و توسعه تنها در نظم با دسترسی آزاد روی می‌دهد.

یکی دیگر از تبیین‌های نهادی قابل توجه در زمینه رشد اقتصادی توسط عجم اوغلو و رابینسون ارائه شده است. عجم اوغلو به بررسی درآمدی چهار فرضیه در مورد علت تفاوت در رشد اقتصادی و درآمد سرانه می‌پردازد که عبارت از شانس، جغرافیا، نهادها و فرهنگ است و در نهایت نتیجه می‌گیرد که شواهد قانع‌کننده‌ای به نفع این فرضیه وجود دارد که تفاوت در نهادهای اقتصادی بیش از شانس، جغرافیا یا فرهنگ، عامل تفاوت در درآمد سرانه هستند (عجم اوغلو، ۲۰۰۹: ۱۲۳). عجم اوغلو و رابینسون معتقد هستند دو نوع متفاوت از نهادهای اقتصادی و سیاسی وجود دارند که اثرات متفاوتی را نیز بر رشد و توسعه کشورها دارند. به نظر آنها این دو نوع از نهادها عبارت از نهادهای اقتصادی مشارکتی و نهادهای سیاسی مشارکتی و همچنین نهادهای اقتصادی بهره‌کش و نهادهای سیاسی بهره‌کش هستند که البته میان نهادهای سیاسی و اقتصادی نیز ارتباط وجود دارد. آنها به این نکته اشاره می‌کنند که تنها در یک ساختار نهادی مشارکتی امکان اجرای سیاست‌های اقتصادی درست



وجود دارد (عجم اوغلو و رایبسنسون، ۲۰۱۲: ۴۴۷-۴۴۸). آنها مطرح می‌کنند همان‌طور که نهادهایی داریم که به فعالیت‌های اقتصادی مولد پاداش می‌دهد، نهادهایی هم داریم که به فعالیت‌های غیرمولد و رانتی و محدود کردن تولید پاداش می‌دهد. هر جامعه‌ای که نهادهای فراگیر در آن حاکم شده‌اند، آن جامعه راه رشد اقتصادی و سعادت پیموده است و برعکس جوامعی که نهادهای بهره‌کش بر آن مسلط شده‌اند بر راه خودکامگی و تهیدستی افتاده‌اند (عجم اوغلو و رایبسنسون، ۱۳۹۳: ۳۰). نهادهای اقتصادی نه تنها پتانسیل رشد اقتصادی یکپارچه را تعیین می‌کنند، بلکه خروجی‌های اقتصاد شامل توزیع منابع در آینده (مثل توزیع ثروت، سرمایه فیزیکی و سرمایه انسانی) را نیز تعیین می‌کنند (عجم اوغلو و رایبسنسون، ۱۳۹۲: ۹۴).

در این راستا مطرح می‌گردد که توزیع چوله مزمن ثروت، قدرت و اطلاعات بین جوامع و روابط نامتقارن مزمن سیاسی، اقتصادی، نظامی و اطلاعاتی بین کشورها حکایت از نوعی قشربندی در نظام جهانی دارند. در واقع همین توزیع نابرابر و مزمن بین‌المللی و روابط نامتقارن و نامتوازن جهانی است که مسئله محوری مکتب وابستگی را تشکیل می‌دهد (چلبی، ۱۳۹۱: ۲۹۸). مکتب وابستگی^۱ در انتقاد به مکتب نوسازی که توسعه را از دیدگاه کشورهای غربی مورد بررسی قرار می‌دهد، توسعه را از دیدگاه کشورهای جهان سوم تحلیل می‌کند (سو، ۱۳۹۲: ۹۷). دیدگاه قدیم وابستگی در واقع در توضیح توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی کشورهای آمریکای لاتین شکل گرفت. این دیدگاه در تحلیل خود در خصوص توسعه‌نیافتگی کشورهای مذکور به پدیده نفوذ خارجی‌ان در اقتصاد سیاسی این کشورها می‌پردازد و دلیل توسعه‌نیافتگی کشورهای این منطقه را در نفوذ اقتصادی و سیاسی خارجی‌ان در این کشورها صورت‌بندی می‌کند (Chilcote, 1979: 4). این دیدگاه با اسم آندره گوندر فرانک^۲ شناخته شده است. وی برخلاف نظریه‌پردازان اولیه مکتب نوسازی که نگاهی منحصراً درون‌نگر به مسائل توسعه کشورهای جهان سوم دارند و مشکلات این کشورها را با چشم‌پوشی از تاریخ استعماری آنها تحلیل می‌کنند، به مسائل کشورهای درحال توسعه با تبیین برون‌نگر نگاه می‌کند (سو، ۱۳۹۲: ۱۰۲). دوس سانتوس^۳ از دیگر نظریه‌پردازان دیدگاه قدیم، معتقد است که کشورهای توسعه‌نیافته برای پر کردن کسری‌های موجود، نیازمند تأمین سرمایه مالی از خارج می‌باشند. اما ورود سرمایه شرکت‌های فراملیتی عمدتاً با مضمون توسعه‌ای همراه نیست و اغلب سرمایه‌گذاری‌ها و انتقال تکنولوژی‌هایی به کشورهای پیرامون صورت می‌گیرد که با نیاز این کشورها هماهنگ نیست (سو، ۱۳۹۲: ۱۰۵-۱۰۶). سه ادعا در مورد روابط بین شرکت‌های فراملیتی و کشورهای میزبان در جهان سوم در ادبیات قدیم وابستگی مطرح می‌گردد:

۱. مزایای سرمایه‌گذاری خارجی بین شرکت چندملیتی و این کشورها، ضعیف (به طور نابرابر یا ناعادلانه) توزیع می‌شود، یا کشور میزبان برای آنچه به دست می‌آورد، بهای بسیار بالایی می‌پردازد، یا



شرکت چندملیتی یک مازاد اقتصادی را که در غیر این صورت می‌توانست برای تأمین مالی توسعه داخلی کشور میزبان استفاده شود را از بین می‌برد.

۲. شرکت‌های چندملیتی در اقتصاد محلی این کشورها تحریف ایجاد می‌کنند. سه مورد در ادبیات وابستگی مطرح می‌گردد؛ اول، با توجه به نقش تعیین‌کننده شرکت‌های فراملیتی در نحوه و زمینه و میزان انتقال سرمایه و نقش آنها در نوع و شیوه انتقال تکنولوژی و دانش فنی، شرکت‌های فراملیتی در این کشورها از تکنولوژی‌های سرمایه‌بر و نامناسب استفاده می‌کنند که به جای حل مشکلات، بیکاری کشور میزبان را تشدید می‌کند. دوم، شرکت‌های چندملیتی از توسعه یک پایگاه اقتصادی بومی با فشار دادن کارآفرینان محلی در پویاترین بخش‌های اقتصاد کشور میزبان، پیشگیری می‌کنند. سوم، شرکت‌های چندملیتی توزیع درآمد را در کشور میزبان بدتر می‌کنند.

۳. شرکت‌های چندملیتی باعث تحریف‌های سیاسی (انحراف در روند و فرایندهای سیاسی) در کشور میزبان می‌شوند (Moran, 1978: 79-100).

به عبارت دیگر، در ارتباط با ادعاهای مطرح شده در بالا، در نظریه قدیم وابستگی سه مکانیسم اساسی حول قضیه محوری مطرح می‌گردد که می‌تواند وابستگی را بازتوزیع کند؛

- مکانیسم اول، سرمایه‌زدایی است که در واقع انتقال منابع و مازاد ایجاد شده در کشور پیرامونی (جهان سوم) به کشور مرکزی (توسعه‌یافته) است که این جریان انتقال منابع در کشورهای پیرامونی سه شکل دارد؛ اول، شکل آشکار و شفاف انتقال منابع و ثروت از طریق سرمایه‌گذاری شرکت‌های خارجی و وام‌های خارجی (شکل برگرداندن سود و بهره به مرکز). دوم، انتقال پنهان ارزش از طریق مبادله نابرابر (ناشی از پاداش نابرابر کار در مرکز و پیرامون). سوم، شرایط نامساعد و نامناسب مبادله و تجارت (کاهش تدریجی حجم واردات کالاهای صنعتی از مرکز در ازاء هر یک مقدار ثابت صادرات به مرکز) (چلبی، ۱۳۹۱: ۳۰۰). در اینجا مطرح می‌شود که مرادفات تجاری با دنیای خارج، از دو سو زیر نظارت شرکت‌های فراملیتی قرار می‌گیرد؛ از یک سو تعیین قیمت ارزان کالاهای وارداتی و از سوی دیگر تعیین بهای گران کالاهای صادراتی که در اینجا بحث روند نزولی رابطه مبادله مطرح می‌شود.

- مکانیسم دوم، مسئله تحریف ساختاری است. این مسئله را نظریه پردازان مکتب وابستگی در صنعتی کردن کشورهای در حال توسعه در قالب صنعتی شدن وابسته دنبال می‌کنند و به سه صورت وابستگی را اعمال می‌کنند؛ اول، انسجام اندک، بدین معنی که فقط به آن رشته فعالیت‌هایی اجازه رشد داده می‌شود که از پیوندهای پسین و پیشین اندک با اقتصاد کشورهای پیرامونی برخوردار باشد. در واقع تخصصی شدن بین‌المللی نابرابر (مثل تخصصی شدن در تولید مواد اولیه) و تسلط شرکت‌های فراملیتی، انسجام اقتصاد پیرامونی را از طریق مرتبط کردن اجزاء بخش‌های آن به اقتصادهای مرکز تحت الشعاع قرار می‌دهد و در نتیجه اقتصاد بومی از ارتباطات و پیوندهای پسین و پیشین قوی بی‌نصیب می‌ماند. دوم، تفکیک



اندک، که منظور پدیده از ریخت افتادگی اقتصاد ملی است و مضمون آن، این است که پدیده وابستگی، اقتصاد کشور پیرامونی را در یک تقسیم کار نابرابر قرار می‌دهد و مانع از گسترش درون‌زای تقسیم کار در درون جامعه می‌شود و از این طریق مانع روند افزایش تفکیک اجتماعی می‌شود. در واقع از ریخت افتادگی اقتصاد ملی بدین معنی که بخش‌هایی رشد غیر عادی پیدا می‌کنند و بخش‌هایی اصلاً رشد نمی‌کنند. مناسبات مبتنی بر وابستگی، نظام تولید در کشور پیرامونی را در قالب فرمول، تولید آنچه خود مصرف نمی‌کند و مصرف آنچه خود تولید نمی‌کند، قرار می‌دهد. در واقع وابستگی با درگیر کردن اقتصاد بومی در تقسیم کار بین‌المللی نابرابر، مانع از گسترش تقسیم کار جامعه‌ای در آن می‌شود و بدین نحو مانع گسترش تفکیک اجتماعی می‌شود. سوم، تخصیص نامطلوب منابع، منظور این است که شرکت‌های فراملیتی زمانی که وارد کشورهای پیرامونی می‌شوند، سرمایه‌های خود را در رشته فعالیت‌هایی فعال می‌کنند که در راستای اهداف کشور مرکزی باشد ولو اینکه به قیمت تخریب مناسبات بومی تمام شود و در این مسیر منابع انباشته شده در کشورهای پیرامونی را هم جذب خودشان می‌کنند. در واقع سرمایه شرکت‌های فراملیتی با حضور و مشارکت خود در پیرامون سعی می‌کند تا منابع محدود محلی را در راستای منافع خود که ضرورتاً با منافع و نیازهای ملی سازگاری ندارد، سوق دهد (چلبی، ۱۳۹۱: ۳۰۱).

دو فصلنامه
پاییز و زمستان ۱۴۳
دوره پنجم، شماره دهم



- مکانیسم سوم، سرکوب اقدامات یا سیاست‌های مستقل طبقاتی است. مکانیسم دومی که در پارادایم وابستگی مطرح می‌شود ناظر به نحوه عملکرد ارتباط بین وابستگی و نظام قشربندی کشورهای پیرامونی است. اساس این مکانیسم به این صورت است که شرکت‌های فراملیتی، شرایط و نظام فرصتی را در کشورهای وابسته به صورت آگاهانه یا ناآگاهانه (ساختاری) چنان تغییر می‌دهند که حوزه مانور کنش مبتکرانه و مستقلانه را از گروه‌های نخبه سیاسی و اقتصادی و سرمایه بومی در جهت مصالح ملی سلب می‌کند. در غیاب چنین حوزه مانوری در ابعاد انگیزشی، شناختی و فرصتی، زمینه برای جلب همکاری آنها به سه شکل فراهم می‌شود. در چنین نظام فرصت اعمال شده‌ای، بیش از سه نقش و سه نوع همکاری برای نخبگان بومی و سرمایه بومی با سرمایه فراملی باقی نمی‌ماند؛ اول، نقش خدمت‌گزار محلی جهت دریافت پاداش مکفی در ازاای چشم‌پوشی محض از مصالح ملی. دوم، نقش واسطه‌گری برای دریافت حق‌العملکاری و سوم، نقش شریک جز فراملی‌ها جهت سهیم شدن در قسمتی از سود برگشتی ناشی از سرمایه‌گذاری با حداقل تعهد عمومی نسبت به مصالح اقتصادی بومی (چلبی، ۱۳۹۱: ۳۰۱).

در مجموع در نظریات قدیم مکتب وابستگی، به سرمایه‌گذاری کشورهای توسعه‌یافته در کشورهای در حال توسعه که در پیرامون قرار دارند، به عنوان یک پدیده مضر برای رشد اقتصادی بلندمدت ملت‌های در حال توسعه نگاه می‌کند. در این نوع نگاه، نفوذ در اقتصادهای پیرامونی از طریق

شرکت‌های بزرگ، این امکان را به این شرکت‌ها می‌دهد که منابع کشورهای پیرامون را که می‌توانست برای توسعه ملی به‌کار گرفته شود، تحت کنترل قرار دهند (Fan, 2002: 2). از این‌رو از نظر مدافعین این مکتب ارتباط بیشتر با کشورهای مرکز به زیان کشورهای پیرامونی می‌انجامد و پیشنهاد می‌دهند که کشورهای پیرامون به جای تکیه بر سرمایه‌گذاری خارجی، الگوی خوداتکایی را بر پایه منابع داخلی برگزینند و به طراحی راه‌های توسعه مخصوص خود بپردازند تا به استقلال و توسعه دست یابند. از نگاه آنها خوداتکایی به معنی انزوای کامل از سایر کشورها نیست؛ بلکه به این معنی است که کشورهای پیرامونی نباید تحت سلطه کشورهای مرکز قرار گیرند (سو، ۱۳۹۲: ۱۱۰).

اما انتقاداتی از سوی خطوط فکری مختلف بر نظریات سنتی مکتب وابستگی وارد شده است. منتقدان مطالعات سنتی وابستگی معتقدند که این دیدگاه انتزاعی است و همه مناطق پیرامونی را یکسان تلقی می‌نمایند و تحلیل تنوعات ملی در این مطالعات جایگاه چندانی ندارد. مارکسیست‌ها و طرفداران مکتب نوسازی نیز به دیدگاه وابستگی سنتی این خرده را وارد می‌کنند که با تأکید بر عوامل خارجی، نقش نیروهای محرکه داخلی را نادیده می‌گیرند. منتقدین مکتب وابستگی معتقدند که صرف نظر از اینکه سلطه مرکز تا چه حد قوی باشد، اما فرصت‌هایی برای انتقال عقاید، نهادها و فناوری‌ها فراهم می‌کند که کشورهای پیرامون می‌توانند از آنها برای تحول خود استفاده نمایند (سو، ۱۳۹۲: ۱۳۳-۱۳۲). با توجه به انتقادات وارده بر نظریات سنتی وابستگی، مطالعات وابستگی جدید شکل گرفت.

کاردوزو به عنوان یکی از چهره‌های مطرح مطالعات وابستگی جدید، برخلاف تحلیل‌های مکتب سنتی وابستگی، تأکید ویژه‌ای بر شرایط داخلی کشورها و توسعه نیافتگی دارد. وی وابستگی را تنها به متغیرهای بیرونی مرتبط نمی‌سازد؛ بلکه علت وابستگی را در تاریخ هر کشور جستجو می‌کند و از تأکید ویژه بر متغیرهای اقتصادی برای توضیح وابستگی، انتقاد می‌کند (Chilcote, 1974: 9). در واقع کاردوزو اهمیت نیروهای خارجی برای ایجاد وابستگی در کشورهای جهان سوم را رد نمی‌کند، اما در تحلیل‌های خود از تأکید بیش از حد بر سیستم جهانی برای توضیح توسعه و وابستگی پرهیز می‌کند. وی شرایط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خاص هر کشور را در تحلیل‌های خود وارد و به نقش دولت توجه ویژه‌ای می‌کند (Caporaso, 1980: 617). وی توسعه مقارن با وابستگی یا توسعه وابسته را مطرح می‌کند. از نگاه وی این احتمال وجود دارد که توسعه وابسته یعنی هم توسعه و هم وابستگی را در کنار هم داشته باشیم و وابستگی می‌تواند اشکال پویاتری نسبت به اقتصاد جزیره‌ای با موقعیت‌های شبه‌استعماری داشته باشد. در واقع بسیاری از فروض اصلی مطالعات سنتی وابستگی نظیر وابستگی اقتصادی، تکیه بر نقش عوامل خارجی و توسعه نیافتگی ساختاری در این دیدگاه تعدیل گشته است. ادعای وی این است که با ظهور شرکت‌های فراملیتی، ورود سرمایه صنعتی به کشورهای پیرامونی و



پیدایش تقسیم کار جدید بین‌المللی، مرحله جدیدی آغاز شده است. بنابر استدلال کاردوزو در این شرایط منافع شرکت‌های خارجی تا اندازه‌ای با رونق داخلی کشورهای وابسته سازگار می‌شود. در واقع از آنجا که هدف شرکت‌های خارجی، تولید کالاهای مصرفی و فروش آن در بازارهای داخلی است، منافع آنها در راستای رشد اقتصادی کشور میزبان قرار می‌گیرد (سو، ۱۳۹۲: ۱۴۰-۱۳۶).

ایوانس^۱، اودانل^۲ و گلد^۳ نیز از دیگر نظریه‌پردازان مکتب جدید وابستگی به شمار می‌روند که هریک به تحلیل فرایند توسعه در کشورهای در حال توسعه‌ای نظیر برزیل و تایوان می‌پردازند و بر اساس الگوی خود، وابستگی و توسعه را در کشورهای مورد مطالعه، بررسی می‌کنند. آنها نشان می‌دهند که دستیابی به توسعه علاوه بر عوامل خارجی، به شرایط داخلی هر کشور نیز برمی‌گردد. آنها در مطالعات جداگانه‌ای نشان دادند که فرایند توسعه در کشورهای در حال توسعه می‌تواند از طریق پیوندهای آگاهانه، گزینشی و هدایت شده با بازارهای جهانی محقق گردد و لزوماً این پیوند به معنای واگذار کردن منافع یک کشور به کشورهای سرمایه‌داری نیست. در این بین دولت‌ها نقش مهمی را در فرایند توسعه ایفا می‌کند؛ به طوری که با ارزیابی شرایط اقتصادی داخلی، قابلیت‌های جامعه و نیازمندی‌های آن به گونه‌ای خود را به نظام جهانی پیوند می‌زنند که بتوانند از این قابلیت‌ها استفاده نموده و موقعیت خودشان را بهبود بخشند (سو، ۱۳۹۲: ۱۵۹-۱۶۱).

در مجموع دیدگاه وابستگی جدید، تعدیلاتی را در برخی از پذیره‌های دیدگاه وابستگی سنتی ایجاد کرده است. نظریه‌پردازان جدید، به جای اینکه وابستگی را به عنوان یک فرایند عام، خارجی و صرفاً اقتصادی در نظر گیرند، آن را به عنوان یک فرایند خاص تاریخی، داخلی و سیاسی-اجتماعی صورت‌بندی می‌کنند که می‌تواند در برخی موارد به توسعه پویا هم منجر گردد.

دو فصلنامه
پاییز و زمستان ۱۴۳
دوره پنجم، شماره دهم



۱۳۹

نابرابری بنیه تولیدی و آسیب‌پذیری ساختار صنعت ایران از کانال رابطه‌های مبتنی بر نابرابری و وابستگی اقتصادی با تأکید بر رابطه مبادله

نگاهی به اختلاف تولید ناخالص داخلی سرانه کشورها در دو قرن گذشته بیانگر وقوع شکافی روزافزون و نابرابری است. با توجه به داده‌های بانک جهانی در سه دهه منتهی به ۲۰۲۰، نرخ‌های رشد تولید ناخالص داخلی در ایران، علاوه بر پایین بودن به شدت نوسانی هستند. همچنین نرخ‌های رشد ارزش افزوده صنعت ساخت (تولیدات کارخانه‌ای) ایران که نشان‌دهنده بنیه تولید صنعتی است، علاوه بر پایین بودن، به شدت نوسانی هستند. بنابراین تولید علاوه بر اینکه همیشه در حاشیه قرار گرفته، همواره با تزلزل همراه بوده است. می‌توان یکی از علل اساسی این مسئله را در فرایند خلق ثروت و دارایی در ایران واکاوی کرد که تا حدود زیادی متفاوت از کشورهای صنعتی است؛ به این معنا که محوریت تولید ثروت در کشورهای پیشرفته بر تولید قرار گرفته است اما در ایران رانت نقش

محوری را در این زمینه ایفا می‌کند. مطالعه تاریخی نهادگرایان حکایت از آن دارد که سرنوشت کشورها برحسب آنکه ساختار انگیزشی جامعه به کدام سمت گرایش بیشتری داشته باشد، در مسیر توسعه یا اضمحلال رقم می‌خورد. به طور طبیعی، در اقتصادهای نفتی انتظار می‌رود که گرایش مسلط به سمت شکل‌گیری ساختار نهادی مشوق رانت باشد تا تولید. از آنجا که ماهیت اقتصاد در ایران یک اقتصاد نفتی است، بدون شک می‌توان آن را یک اقتصاد رانتی نامید که با پروردن نهادهای ضد توسعه مانع تحقق ظرفیت‌های اساسی در اقتصاد کشور به منظور دستیابی به توانایی‌های متناسب با استعدادهای انسانی، طبیعی و فرهنگی می‌شود (مدنی، ۱۳۹۴: ۹). این امر منجر به واگرایی در توزیع درآمد در ایران شده است به گونه‌ای که بهره‌مندی عوامل نامولد از درآمد کل رو به افزایش است و بهره‌مندی کارگران و کارآفرینان و صاحبان سرمایه کاهش یافته است (شاکری، ۱۳۹۵: ۴۰). در واقع ساختار نهادی کشور به گونه‌ای است که به جای اینکه مشوق فعالیت‌های تولیدی باشد و محوریت ایجاد ثروت بر تولید قرار گرفته باشد، به فعالیت‌های غیرمولد و رانتی پاداش می‌دهد و رانت نقش محوری را در زمینه تولید ثروت ایفا می‌کند. به این ترتیب در این ساختار نهادی مشوق رانت، انگیزه سرمایه‌گذاری در بخش تولید صنعتی کشور به شکل متناسب کاهش پیدا خواهد کرد و به سبب آن بنیه تولیدی نیز تضعیف خواهد شد. در این زمینه طبق آمار و داده‌های بانک جهانی، نسبت تشکیل سرمایه ثابت ناخالص به تولید ناخالص داخلی در ایران در سال ۲۰۲۱، معادل ۲۷ درصد است بدین معنی که ۲۷ درصد از درآمد ملی برای افزایش بنیه اقتصادی سرمایه‌گذاری می‌شود، که مقدار زیادی از آن برای جبران استهلاک سرمایه‌های موجود به‌کار می‌رود و در سه دهه منتهی به این سال، از مقدار ۳۵ درصد بیشتر نبوده است. نگاهی به ترکیب و سهم بخش‌های مختلف در سرمایه‌گذاری (تشکیل سرمایه ثابت ناخالص) در دوره مورد بررسی نشان می‌دهد چنانچه بخش‌های صنعت و کشاورزی را به عنوان دو بخش مولد در نظر بگیریم، همواره سهم بخش‌های مولد در ایران بسیار کمتر از بخش سوم، یعنی خدمات بوده است.

همچنین افزایش سرمایه‌گذاری در بخش خدمات و حجیم شدن این بخش در اقتصاد ایران در کنار روند نزولی بهره‌وری عوامل تولید کل اقتصاد ایران در این دوره و در نظر گرفتن واقعیات عینی اقتصاد ایران، ما را بدین سمت رهنمود می‌سازد که بخش خدمات در اقتصاد ایران هیچ نسبتی با تولید داخلی ندارد و ماهیت آن مبتنی بر دلالتی، واسطه‌گری و واردات می‌باشد، همان‌طور که داده‌ها به خوبی نشان می‌دهد بیشترین پاداش و سود و کمترین ریسک را برای کنشگران اقتصادی فراهم می‌کند. به عبارت دیگر ساختار انگیزشی مستقر در چارچوب نهادی اقتصاد ایران، فعالان اقتصادی را به سمت فعالیت‌های مولد و اشتغال‌زا و پرثمر برای جامعه تشویق نمی‌کند. و ترکیب سهم بخش‌های مختلف از کل درآمد بخش خدمات نیز نشان‌دهنده سهم بالای بخش‌های بازرگانی، مالی و مستغلات و سهم اندک خدمات علمی و دانش‌بنیان است که حکایت از نامولد بودن بخش خدمات در ایران دارد. در واقع حرکت موجودی سرمایه خالص در اقتصاد ایران به سمت



بخش خدمات، تصویری از جهت‌گیری ساختار انگیزشی جامعه به سمت فعالیت‌های غیرمولد و بی‌ثمر و مبتنی بر رانت و توزیع مجدد را به نمایش می‌گذارد و مشاهدات تجربی به روشنی نشان می‌دهد چارچوب نهادی موجود بیشترین هزینه را بر دوش تولیدکننده قرار می‌دهد، اما رانت‌ها و مزایا نصیب کسانی می‌شود که به فعالیت‌های غیرمولد، وارداتی و دلالی می‌پردازند. محرک‌های انگیزشی مستقر در چارچوب نهادی به شدت هزینه را برای فعالیت‌های تولیدی بالا می‌برند و موجب جلوگیری از سرمایه‌گذاری در بخش‌های صنعتی و کشاورزی می‌شوند. و موجب شده است که تولیدگران و نیروهای مولد در مقابل رقبای اجتماعی خود یعنی نامولدها و رانت‌جویان در موضع ضعف قرار گیرند.

بنابراین با توجه به اینکه کشور با ضعف بنیه تولیدی مواجه است، از منظر اقتصاد سیاسی مطرح می‌گردد که ضعف شدید در بنیه تولیدی نیرو محرکه‌گرایش به واردات برای تأمین کالاهای سرمایه‌ای و واسطه‌ای و مصرفی مورد نیاز است. ساده‌ترین و ملموس‌ترین جنبه وابستگی، وابستگی به مواد اولیه، قطعات و ماشین‌آلات است که ترکیب و سهم واردات و صادرات کالاهای سرمایه‌ای، واسطه‌ای و مصرفی بیانگر این میزان وابستگی است. با بررسی آماری طرف‌های تجاری عمده ایران و ترکیب و سهم صادرات و واردات با کشورهای مزبور، به روشنی می‌توان یکی از جنبه‌های وابستگی روزافزون اقتصادی کشور را که در این دریچه انعکاس پیدا می‌کند، مشاهده نمود که این مسئله تبعات جدی برای توسعه اقتصادی کشور به همراه داشته است.

ترکیب واردات ایران در سال ۲۰۲۱ و سه دهه منتهی به این سال، نشان می‌دهد که کالاهای اساسی کشاورزی و کالاهای دانش‌بر مانند انواع ماشین‌آلات، داروها و قطعات خودرو، سهم عمده‌ای در واردات کشور دارند. سهم بیست کالای اول و مهم وارداتی ایران در این سال حدود ۴۰ درصد از کل واردات کشور را تشکیل می‌دهد که نشان‌دهنده تنوع کالاهای وارداتی کشور است. افزون بر این مهم‌ترین مبادی واردات ایران در این سال به ترتیب چین، امارات، روسیه، ترکیه، برزیل و آلمان هستند که این چند کشور با سهم حدود ۷۲ درصد، عمده واردات ایران را پوشش می‌دهند (atlas.cid.harvard.edu).

همچنین طبق گزارش عملکرد تجارت خارجی کشور (سازمان توسعه تجارت ایران) برای سال ۱۴۰۰، ارزیابی آمارهای واردات ایران نشان‌دهنده سهم بالای کالاهای واسطه‌ای از کل واردات کشور است. ۷۰٪ از واردات کشور را واردات کالاهای واسطه‌ای تشکیل می‌دهد. تمرکز واردات از نظر منشأ ساخت و هم از نظر ترکیب کالایی نشان می‌دهد که ساختار تولید کشور در صورت بروز مشکلات در تأمین نهاد وارداتی مورد نیاز بسیار شکننده است (ابراهیمی فر و جوادی، ۱۳۹۹).

افزون بر این ترکیب صادرات ایران در سال ۲۰۲۱ و سه دهه منتهی به این سال، نشان می‌دهد که مهم‌ترین کالاهای صادراتی ایران، نفت خام و فرآورده‌های نفتی و پتروشیمی و مواد معدنی است. در این بین سهم کالاهای صنعتی ناچیز است. سهم بیست کالای اول و مهم صادراتی ایران در این سال

حدود ۷۰ درصد از کل صادرات کشور را تشکیل می‌دهد که نشان‌دهنده تنوع اندک کالاهای صادراتی کشور است. مهم‌ترین مقاصد صادرات ایران در این سال به ترتیب چین، ترکیه، روسیه، پاکستان و هند هستند که حدود ۷۷ درصد از کل صادرات ایران به این چند کشور اصلی انجام شده است. این آمار نشان می‌دهد که صادرات ایران به چند کشور محدود انجام می‌شود یا به عبارتی طرف‌های تجاری ایران از تنوع چندانی برخوردار نیستند. افزون بر این سهم ایران از بازار جهانی صادرات درخصوص گروه‌های مختلف کالایی در سال ۲۰۲۱ شامل مواد شیمیایی ۰٫۱۸٪، مواد معدنی ۰٫۰۸٪، کشاورزی ۰٫۱۲٪، فلزات ۰٫۲۱٪، سنگ ۰٫۰۴٪، منسوجات ۰٫۰۲٪ است و سهم کشور در ارائه محصولات الکترونیکی، ماشین‌آلات، وسایل نقلیه و خدمات در بازارهای جهانی بسیار ناچیز و تقریباً می‌توان گفت صفر است (atlas.cid.harvard.edu).

طبق گزارش عملکرد تجارت خارجی کشور (سازمان توسعه تجارت ایران) نیز برای سال ۱۴۰۰، ارزیابی آمارهای صادرات ایران نشان‌دهنده سهم بالای کالاهای پتروشیمی و میعانات گازی از کل صادرات کشور (۵۳٪) است.

به علاوه، ساختار صادرات صنعتی ایران (سهم صادرات محصولات مختلف ایران از کل صادرات صنعتی) در سال ۲۰۲۰ نشان می‌دهد که بیش از ۵۴ درصد از صادرات صنعتی ایران را محصولات منبع‌محور تشکیل می‌دهند و تنها حدود ۰٫۵ درصد را صادرات محصولات با تکنولوژی پیشرفته، ۳۲٫۵ درصد متعلق به محصولات با تکنولوژی متوسط و ۱۳ درصد مربوط به صادرات محصولات با تکنولوژی پایین است (گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس، ۲۰۲۲:۱۴۰۲). براساس داده‌های گمرک جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۴۰۱، نسبت ارزش واردات ماشین‌آلات و تجهیزات ایران (به عنوان یک مورد از کالاهای با تکنولوژی پیشرفته) به صادرات آن، نسبت ۲۳٫۴ به ۱٫۴ میلیارد دلار است که همین نسبت نشان از وابستگی بالای اقتصاد ایران دارد.

براساس بررسی و گزارش مرکز پژوهش‌های توسعه و آینده‌نگری کشور بالغ بر ۹۶٪ واردات کشور از منشأ رشته‌فعالیت‌های بخش تولید صنعتی و بخش کشاورزی است. سهم مسلط واردات واسطه‌ای از کل واردات کشور نمایانگر وابستگی شدید بنگاه‌های تولیدی به مواد اولیه و کالاهای واسطه‌ای خارجی است. واردات واسطه‌ای فراوری شده بدین معنی است که قسمت اعظم ارزش افزوده در زنجیره ارزش تولید این اقلام در کشورهای صادرکننده ایجاد شده است و تنها عملیات مونتاژ یا ترکیب این اقلام برای تولید محصول نهایی در کشور انجام می‌گیرد که ارزش افزوده اندکی دارد. نکته دیگر این است که صادرات محصولات این رشته و سایر رشته‌های مشابه تولیدی هیچگاه نتوانسته است نیاز ارزی این رشته فعالیت تولیدی را تأمین کند، به همین دلیل در اکثر اقلام مهم و راهبردی شاهد ناترازی در تجارت این اقلام هستیم. ترکیب واردات سال ۱۳۹۸ (به طور کلی و در همه صنایع) نشان می‌دهد که واردات واسطه‌ای ۶۶٪ کل واردات را تشکیل می‌دهد که سهم واردات فرآوری شده در آن بالغ بر ۸۰٪ است. این بدان معناست که بخش اعظم زنجیره تولید در رشته فعالیت‌های مرتبط



با ارقام وارداتی در خارج از کشور قرار دارد. این به معنای وابستگی صنعتی کشور به ماشین‌آلات و مواد اولیه و کالاهای واسطه‌ای خارجی است و وضعیت وابستگی اقتصاد ایران به دنیای خارج یک رابطه دو طرفه و حاصل ادغام در اقتصاد جهانی و مشارکت در تجارت بین‌المللی نیست، بلکه یک وابستگی یک طرفه است که اقتصاد ایران را در موضع ضعف و انفعال در مقابل شوک‌های خارجی قرار می‌دهد.

بنابراین وابستگی کارگاه‌های بزرگ صنعتی کشور به ماشین‌آلات و مواد اولیه خارجی، با توجه به ناتوانی این صنایع در رفع نیازهای ارزی خود به وسیله صادرات از یک طرف، رواج الگوی تولید صنعتی وابسته کشور و از طرف دیگر، چرخه صدور نفت خام در برابر واردات محصولات صنعتی (به صورت واردات ماشین‌آلات، مواد اولیه و تکنولوژی) را نشان می‌دهد که از دو سو زیر نظارت شرکت‌های انحصاری فراملیتی قرار دارد: ۱. تعیین قیمت ارزان کالاهای صادراتی کشور از جمله نفت خام، فرآورده‌های نفتی و پتروشیمی و ۲. تعیین بهای گران کالاهای وارداتی به ویژه ماشین‌آلات و تکنولوژی به گونه‌ای که با توجه به دیگر عوامل، امکان صدور همراه با ارزآوری خالص، کالاهای تولید شده با این مواد و ماشین‌آلات و این سطح تکنولوژی وجود ندارد (رزاقی، ۱۳۷۶: ۱۷۴-۱۶۷).

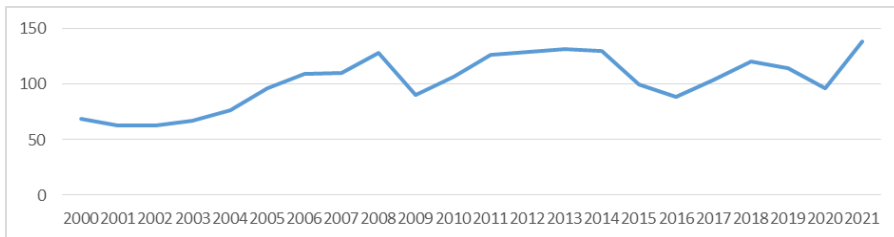
در این زمینه بحث شاخص رابطه مبادله مطرح می‌شود که کشور در مراودات بین‌المللی می‌بایستی برای ارقام صادراتی بهای کمتری دریافت کند و برای در اختیار گرفتن ارقام وارداتی (کالاهای صنعتی) بایستی بهای دائماً رو به افزایش بپردازد و این بدین معناست که کشور با روند نزولی رابطه مبادله مواجه است. پریش و سینگر (۱۹۵۰) در روابط بین‌کشوری یک نوع تله ساختاری از طریق طرح بحث رابطه مبادله (کسری که صورت آن قیمت ارقام صادراتی یک کشور و مخرج آن قیمت ارقام وارداتی آن کشور است) را شناسایی کردند. در رابطه مبادله کشورهای کمتر توسعه‌یافته که در تجارت با کشورهای توسعه‌یافته بوده‌اند، مشاهده شد که صورت کسر دائماً رو به کاهش و مخرج کسر رو به افزایش است و با پیشرفت علمی و فنی این روند شدت پیدا می‌کند. این بدین معناست که کشورهای در حال توسعه با پدیده روند نزولی رابطه مبادله مواجه‌اند یعنی در مراودات بین‌المللی می‌بایستی برای ارقام صادراتی (مواد اولیه و محصولات کشاورزی) بهای کمتری دریافت کنند و برای در اختیار گرفتن ارقام وارداتی (کالاهای صنعتی) بایستی بهای دائماً رو به افزایش بپردازند و به معنای انتقال درآمد حقیقی کشورهای کمتر توسعه‌یافته به کشورهای توسعه‌یافته است که این مباحث در دیدگاه قدیم وابستگی مطرح گردید.

ذکر این نکته ضروری است که کشورهای صاحب قدرت همواره از ابزارهایی برای افزایش قدرت انحصاری خود استفاده می‌کنند که این ابزارها در برخی موارد حتی زیان کشورهای در حال توسعه و ضعیف را در پی داشته است. آنها از ابزارهایی همچون بهره‌گیری از زیان رابطه مبادله و کنترل‌های صادراتی و استفاده از شرکت‌های فراملیتی در این راستا بهره می‌برند. به عبارتی شرکت‌های فراملیتی از طریق دولت‌های متبوع خود و سرمایه‌داران کشورهای توسعه‌نیافته، دولت‌های این کشورها را در

جهت منافع خود تحت فشار می‌گذارند.

طبق داده‌های بانک جهانی که شاخص رابطه مبادله ایران از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۱ گزارش شده است، در دوره ۲۰۱۸-۲۰۲۰، یک سقوط ۲۰ درصدی، در دوره ۲۰۱۳-۲۰۱۶، یک سقوط ۲۴ درصدی و در دوره ۲۰۰۸-۲۰۰۹ نیز یک سقوط ۳۰ درصدی در شاخص رابطه مبادله و مبادلات با دنیای خارج داشته‌ایم که نشان می‌دهد کشور بایستی برای تأمین اقلام ضروری وارداتی خود بهای بالاتری بپردازد و این به روشنی تعمیق وابستگی اقتصادی کشور را نمایان می‌سازد.

نمودار (۳): شاخص رابطه مبادله (سال پایه ۲۰۱۵)



منبع: داده‌های بانک جهانی

در این زمینه محاسبه ضریب همبستگی نابرابری (اختلاف تولید ناخالص داخلی سرانه ایران و کشورهای با درآمد بالا) و رابطه مبادله ایران در سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۰ نشان می‌دهد که رابطه منفی بین این دو متغیر برقرار است و مقدار این ضریب ۰٫۷۲- است. بدین معنی است که با افزایش نابرابری بنیه تولیدی ایران نسبت به کشورهای پیشرفته، وضعیت رابطه مبادله کشور به عنوان شاخصی از میزان وابستگی، بدتر شده است.

افزون بر این، ذکر این نکته حیاتی است که توانایی کشورها در تولید محصولات متنوع و محصولات پیچیده‌ای که حاصل تجمیع دانش‌های پراکنده و کاربردی کردن این دانش‌هاست، در تعیین جایگاه کشورها در زنجیره ارزش جهانی و به دنبال آن قدرت اقتصادی و سیاسی آنها در تعاملات بین‌المللی نقش مهمی دارد. به عبارتی توان تولید تکنولوژیکی کشورها در تعیین جایگاه کشورها در زنجیره ارزش جهانی و به دنبال آن قدرت چانه‌زنی آنها در مناسبات بین‌المللی نقش مهمی دارد. در این زمینه مطرح می‌گردد که صادرات محصولات با تکنولوژی بالا، سطح پیچیدگی محصولات صادراتی و طرف‌های تجاری متعدد در عرصه بین‌المللی نماد قدرت چانه‌زنی کشورها و عدم سلطه‌پذیری آنها در مناسبات بین‌المللی و برخورداری از جایگاه مناسب در زنجیره‌های جهانی ارزش می‌باشد. هر چه سبد صادراتی کشوری متنوع‌تر و البته دربردارنده کالاهای پیچیده‌تری



باشد، آن کشور از وابستگی کمتر و به طور متناسب از قدرت بیشتری در عرصه تعاملات اقتصادی بین‌المللی برخوردار خواهد بود. این درحالی است که در یک اقتصاد غیرمتنوع و وابسته علاوه بر اینکه اقتصاد به شدت آسیب‌پذیر می‌شود، زمینه دخالت، سلطه و تحکم سایر کشورها در امور داخلی آن کشور و تعمیق وابستگی اقتصادی را نیز فراهم می‌کند.

با توجه به داده‌ها و آمار مطرح شده، اقتصاد ایران به دلیل ساده بودن و تنوع نداشتن کالاهای صادراتی، دانش بر بودن و تنوع داشتن کالاهای وارداتی و در کل پایین بودن درجه پیچیدگی اقتصادی، در انتهای زنجیره ارزش جهانی قرار گرفته است و از قدرت چانه‌زنی بالایی در مناسبات بین‌المللی برخوردار نیست که این مسئله باعث تشدید وابستگی اقتصادی کشور شده است. به زبان ساده درجه پیچیدگی پایین اقتصاد ایران نشان‌دهنده آن است که اولاً رقبای بسیار متعددی می‌توانند در بازارهای جهانی، جانشین ایران شوند، بنابراین کشورهای واردکننده از ایران، وابستگی کمی به اقتصاد ایران دارند. ثانیاً، عمده سهم صادرات و وارداتی کشور در بازارهای جهانی محدود به بازار چند کشور انگشت‌شمار است که قدرت مانور و چانه‌زنی ما را بسیار کاهش می‌دهد. این وضعیت یک جمع‌بندی روشن برای اقتصاد ایران در پی دارد؛ اقتصاد ایران در انتهای زنجیره ارزش جهانی قرار گرفته است و این مسئله باعث وابستگی بسیار بالای اقتصاد کشور شده است. به عبارت دیگر، نه تنها اقتصاد کشور در عمل درهم‌تنیدگی ناچیز و قدرت نقش‌آفرینی بسیار اندکی در بازارهای اقتصادی جهانی دارد، بلکه شرایط تحریم‌ها و کوچک‌ترین شوک و تغییر خارجی به شدت بازارهای داخلی و ساختارهای تولیدی کشور را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

دو فصلنامه
پاییز و زمستان ۱۴۰۳
دوره پنجم، شماره دهم



لذا این‌طور جمع‌بندی می‌شود که ایران با نابرابری بنیه تولیدی و عقب‌ماندگی سطح تکنولوژی نسبت به کشورهای صنعتی مواجه است. یکی از علل اساسی این مسئله را می‌توان در فرایند خلق ثروت در ایران واکاوی کرد که تا حدود زیادی متفاوت از کشورهای صنعتی است؛ به این معنا که محوریت تولید ثروت در کشورهای پیشرفته بر تولید قرار گرفته است اما در ایران رانت نقش محوری را در این زمینه ایفا می‌کند. در واقع ساختار نهادی کشوری که به گونه‌ای است که به جای اینکه مشوق فعالیت‌های تولیدی باشد و محوریت ایجاد ثروت بر تولید قرار گرفته باشد، به فعالیت‌های غیرمولد و رانتی پاداش می‌دهد و رانت نقش محوری را در زمینه تولید ثروت ایفا می‌کند. به این ترتیب در این ساختار نهادی مشوق رانت، انگیزه سرمایه‌گذاری در بخش تولید صنعتی کشور به شکل متناسب کاهش پیدا خواهد کرد و به سبب آن بنیه تولیدی نیز تضعیف شده است. در این راستا ضعف شدید در بنیه تولیدی و عقب‌ماندگی تکنولوژیکی سبب می‌شود کشور نیازمند واردات برای تأمین کالاهای مورد نیاز خود باشد و این مسئله، یک جنبه از وابستگی اقتصادی کشور را نمایان می‌سازد که به واسطه رابطه مبادله کشور و نظارت شرکت‌های فراملیتی بر آن به صورت مبسوط مورد بحث قرار گرفت.

در وهله دوم، ارتقاء توان تولید تکنولوژیکی و تولید محصولات متنوع و پیچیده‌ای که حاصل

تجمیع دانش‌های پراکنده و کاربردی کردن آنهاست، در کنار یک بازآرایی سیستم نهادی، نیازمند انتقال تکنولوژی و دانش فنی است که عمدتاً توسط شرکت‌های فراملیتی انجام می‌گیرد و می‌تواند منجر به وابستگی گردد چراکه انتقال تکنولوژی برای کشورهای درحال توسعه‌ای که نظام تولیدی کارآمدی در آنها شکل نگرفته، می‌تواند به یکی از جنبه‌های وابستگی تبدیل شود. حال سؤال اصلی این است که آیا ورود شرکت‌های فراملیتی به کشور توانسته است منجر به افزایش سرمایه‌گذاری بنگاه‌های کشور میزبان و انتقال تکنولوژی مناسب و کارآمد و حرکت به سمت توسعه شود یا باعث تشدید وابستگی و تعمیق توسعه‌نیافتگی شده است. برای پاسخ به این پرسش می‌بایست نحوه نقش‌آفرینی شرکت‌های فراملیتی در ایران بحث شود.

نحوه نقش‌آفرینی شرکت‌های فراملیتی در ایران

با توجه به نابرابری در بنیه تولیدی و سطح تکنولوژی کشور، یکی از راه‌های جبران عقب‌ماندگی‌های گذشته کشور و تحرک سریع اقتصادی، ورود سرمایه و تکنولوژی از طریق شرکت‌های فراملیتی است؛ استدلال در خصوص ورود سرمایه و تکنولوژی از طریق شرکت‌های فراملیتی، کمبود تشکیل سرمایه در داخل و نیاز مبرم کشور به حجم عظیمی از سرمایه برای خروج از رکود و خیز اقتصادی و همچنین نبود تکنولوژی یا قدیمی بودن تکنولوژی‌های بنگاه‌های داخلی و نیاز به مدرن ساختن تکنولوژی‌های داخلی است. با توجه به نکاتی که مطرح شد، اکنون به تحلیل نحوه نقش‌آفرینی شرکت‌های فراملیتی در ایران از طریق دیدگاه‌های جدید وابستگی که تأکید ویژه بر شرایط داخلی و ساختار نهادی کشور و نقش فعال دولت به عنوان سیاست‌گذار اصلی دارد، می‌پردازیم. در این بخش نشان داده خواهد شد که تجربه کشور در خصوص ورود سرمایه و تکنولوژی از طریق شرکت‌های فراملیتی طبق شواهد تجربی، موفقیت‌آمیز و با رویکرد توسعه‌ای نبوده است.



نقش فراملیتی‌ها در انتقال سرمایه

همان‌طور که مطرح شد یکی از راهکارهای جبران عقب‌ماندگی‌های گذشته کشور و تحرک سریع اقتصادی، ورود سرمایه و تکنولوژی از طریق شرکت‌های فراملیتی است؛ استدلال در خصوص ورود سرمایه از طریق شرکت‌های فراملیتی، کمبود تشکیل سرمایه در داخل و نیاز مبرم کشور به حجم عظیمی از سرمایه برای خروج از رکود و خیز اقتصادی است. این درحالی است که طبق آمارهای بانک مرکزی، نسبت پس‌انداز ناخالص ملی به تولید ناخالص داخلی سال ۱۴۰۱، ۴۱۶۲۲، به ۱۰۴۳۵۰ هزار میلیارد ریال یعنی ۳۹ درصد است و طی سه دهه منتهی به این سال، هیچ‌گاه از حدود ۳۰ درصد کمتر نشده است که این نسبت‌ها در مقایسه با میانگین جهانی کشورهای درحال توسعه بالاتر است. علاوه بر آن ایران کشوری با منابع سرشار نفتی و گازی است؛ به طوری که در سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۰ با جهش قیمت نفت و ورود منابع عظیم ارزی به کشور روبه‌رو بودیم، اما طبق نمودار

(۳-۴)، با وجود منابع سرشاری که طی این دوره وارد کشور شد، سرمایه‌گذاری‌های قابل توجهی را در مقایسه با سال‌های قبل شاهد نبوده‌ایم. در واقع با اینکه نسبت پس‌انداز ناخالص ملی به تولید ناخالص داخلی در ایران بالاست اما این پس‌اندازها منجر به تشکیل سرمایه ثابت نشده‌اند. در واقع این شکاف پس‌انداز و سرمایه‌گذاری بیانگر این است که منابع مالی در مسیر تولید قرار نگرفته و عمدتاً در فعالیت‌های غیرمولد و سوداگرانه استفاده شده است.

نمودار (۴): نرخ رشد تشکیل سرمایه ثابت ناخالص (درصد)



منبع: داده‌های بانک جهانی

دو فصلنامه
پاییز و زمستان ۱۴۰۳
دوره پنجم، شماره دهم



تجربه سال‌های افزایش درآمدهای نفتی حاکی از آن است که ورود جریان عظیمی از سرمایه به کشور بدون برنامه مشخص و شرایط مناسب اقتصادی نمی‌تواند منجر به انجام سرمایه‌گذاری‌های مؤثر و قابل توجه در کشور گردد. شرایط داخلی و ساختار نهادی هر کشور در بالا بردن ظرفیت جذب سرریزهای ایجاد شده بسیار حائز اهمیت است. زمانی جذب سرمایه‌های خارجی برای کشورهای درحال توسعه، مضمون توسعه‌ای خواهد داشت که ظرفیت جذب در این کشورها افزایش یابد. وجود نهادهای کارآمد، محیط کسب‌وکار مناسب و امنیت حقوق مالکیت برخی از الزامات اولیه برای جذب سرریزهای سرمایه‌های خارجی است. زمانی که ظرفیت جذب در کشور مناسب نیست و شرایط نهادی، اقتصادی و سیاسی به گونه‌ای است که سرمایه‌گذاران داخلی هم تمایلی به سرمایه‌گذاری به ویژه در بخش‌های مولد از خود نشان نمی‌دهند، نمی‌توان از سرمایه‌گذار خارجی انتظار ورود به حوزه‌هایی را داشت که سرریزهای مثبت برای کشور به ارمغان آورد.

براساس گزارش‌های بین‌المللی و داخلی، در حال حاضر شرایط داخلی کشور برای ورود سرمایه‌گذاران خارجی به بخش‌های مولد اقتصاد که بتواند خیز اقتصادی و خروج از رکود را در پی داشته باشد، مهیا نیست. طبق گزارش انجام کسب‌وکار بانک جهانی^۱ که به بررسی محیط کسب‌وکار کشورها می‌پردازد، ایران از نظر شاخص سهولت کسب‌وکار بانک جهانی، جایگاه مناسبی در بین کشورهای مورد بررسی ندارد و براساس آخرین گزارش سال ۲۰۲۰، از ۱۰۰ نمره (بهترین وضعیت) تنها

۵۸,۵ نمره کسب نموده و در جایگاه ۱۲۷ در بین ۱۹۰ کشور قرار گرفته است و در دوره ۲۰۱۰-۲۰۲۰ که داده‌ها در دسترس است، نمره ایران در شاخص سهولت کسب و کار از ۵۸,۵ بیشتر نشده است (Doing Business report). محیط نامساعد کسب و کار، انگیزه فعالان اقتصادی را برای فعالیت‌های مولد کاهش می‌دهد. در محیط کسب و کار نامساعد، فعالیت‌های تولیدی به شدت پربیسک می‌شوند و بانک‌ها تمایلی برای اعطاء وام به این بخش‌ها ندارند. همچنین، این محیط نهادی طی سال‌های مختلف فضای اقتصادی خاصی را به وجود آورده است که در آن فعالیت‌های خدماتی و بازرگانی و همچنین واسطه‌گری و دلالتی تشویق شده‌اند و در مقابل انگیزه برای فعالیت‌های تولیدی خشک‌کننده شده است. از زاویه‌ای دیگر، در بستر نهادی غیرمولد، علاوه بر سهم اندک بخش‌های تولیدی در اقتصاد، تولیدات از تنوع و پیچیدگی لازم نیز برخوردار نیستند.

از دیگر شاخص‌های حائز اهمیت برای سرمایه‌گذاران خارجی، امنیت حقوق مالکیت است که در صورت ناامنی و تعرض به آن، سرمایه‌گذاران خارجی تمایلی به سرمایه‌گذاری نشان نمی‌دهند یا برای امنیت سرمایه‌های خود، امتیازات ویژه‌ای از کشور میزبان می‌گیرند. براساس شاخص حقوق مالکیت بین‌المللی^۲ که توسط اتحادیه حقوق مالکیت^۳ تهیه می‌گردد و با تمرکز بر محیط حقوقی و سیاسی، حقوق مالکیت فیزیکی و حقوق مالکیت فکری، میزان حمایت کشورها را از حقوق مالکیت بررسی می‌کند، وضعیت ایران نامناسب ارزیابی شده است. در گزارش سال ۲۰۲۱، نمره ایران از صفر تا ده (بهترین وضعیت)، ۴,۱ است که در جایگاه ۱۱۴ از ۱۲۹ کشور قرار دارد و حاکی از عدم امنیت حقوق مالکیت در کشور است. و در دوره ۲۰۱۱-۲۰۲۱ که داده‌ها در دسترس است، نمره ایران در این شاخص از ۴,۱ بالاتر نرفته است (International Property Rights report).

گزارش سالیانه رقابت‌پذیری^۴ مجمع جهانی اقتصاد است که در آخرین گزارش خود در سال ۲۰۱۹، نمره رقابت‌پذیری ایران ۵۳ از ۱۰۰ (بهترین وضعیت) ارزیابی گردیده که در جایگاه ۹۹ از ۱۴۰ کشور مورد بررسی قرار گرفته است. در بین ارکان مورد بررسی، نمره رکن نهادها برای سال ۲۰۱۹ معادل ۴۲,۵ از ۱۰۰ و برای سال ۲۰۱۸ معادل ۴۴,۳ از ۱۰۰ گزارش شده است. رکن نهادها با بررسی شاخص‌هایی نظیر حقوق مالکیت، کارآمدی چارچوب‌های قانونی در برخورد با مقررات چالش‌برانگیز، دست‌وپاگیر بودن مقررات دولتی، شفافیت در سیاست‌های دولت، اعتماد به ثبات تصمیم‌های دولتی، استقلال قوه قضائیه و مواردی از این دست، وضعیت نهادها در ایران را نامساعد ارزیابی می‌کند. در دوره ۲۰۱۰-۲۰۱۷ که داده‌ها در دسترس است، نمره رکن نهادها در بازه (۷-۰) گزارش شده است که در ایران از ۳,۹ بیشتر نشده است (Global Competitiveness Report).



۱- قبل از سال ۲۰۱۰ داده‌ها برای کشور ایران منتشر نشده است.

2- International Property Rights Index (IPRI)

3- Property Rights Alliance

4- Competitiveness Report

۵- از سال ۲۰۲۰ به بعد، گزارش رقابت‌پذیری جهانی منتشر نشده است.

شیوع فساد نیز در کشور یکی دیگر از نشانه‌های چارچوب نهادی ضد تولید است که باعث برخورداری‌های غیرمعارف از کانال رفتارهای فسادآلود می‌گردد و انگیزه برای فعالیت‌های سالم تولیدی را به شدت کاهش می‌دهد. در گزارش ادراک فساد^۱ سازمان شفافیت بین‌الملل^۲ که کشورها را از نظر میزان شیوع فساد بررسی می‌کند، همواره نمره ایران را نامناسب ارزیابی کرده است. در سال ۲۰۲۱ نمره ایران از نظر شاخص ادراک فساد^۳ (CPI)، از ۱۰۰ (بهترین وضعیت)، معادل ۲۵ بوده است که حاکی از گستردگی فساد در کشور است و در دوره ۲۰۱۲-۲۰۲۱، نمره ایران از ۳۰ بیشتر نشده است (Corruption Perceptions Index).

علاوه بر گزارش‌های جهانی، گزارش پایش محیط کسب و کار مرکز پژوهش‌های مجلس در بهار ۱۳۹۵ از ۲۶۴ تشکل اقتصادی در خصوص وضعیت محیط کسب و کار نظرسنجی کرده است. طبق این نظرسنجی، فعالان اقتصادی نمره ۵٫۹۷ را از ۱۰ (بدترین ارزیابی) به محیط کسب و کار کشور داده‌اند که شرایط نامساعدی را برای فعالیت‌های اقتصادی به تصویر کشیده است (مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۳۹۵: ۱-۸).

مروری بر شاخص‌های فوق، نشان از وضعیت نهادی نامناسب کشور دارد که متعاقباً اثرات خود را بر محیط اقتصادی و فعالیت بخش خصوصی تحمیل کرده است. این شاخص‌ها نه تنها گویای ناکارآمدی‌های اساسی در ساختار نهادی کشور است بلکه حاکی از آن است که محیط نهادی اقتصاد کشور تولید محور نیست و بستر نهادی به‌گونه‌ای سامان یافته است که انگیزه برای ورود به فعالیت‌های سازنده را ایجاد نمی‌کند. در این ساختار نهادی افراد به دنبال فعالیت‌های پربازده و کوتاه مدت هستند. چنین فعالیت‌هایی ریشه در تولید ندارد و بیشتر سوداگری، رانت‌خواری و فعالیت‌های باز توزیعی را در برمی‌گیرد که رشد اقتصادی را به همراه نخواهد داشت.

در چنین شرایطی، ورود شرکت‌های فراملیتی نمی‌تواند منجر به رشد اقتصادی قابل توجه گردد؛ زیرا آنها به دنبال حداکثرسازی سود خود، با تمرکز بر بخش‌هایی که بیشترین سودآوری و امتیازات را نصیبشان می‌سازد، وارد کشورها می‌شوند. در حال حاضر با توجه به محیط نامساعد کسب و کار کشور، بخش‌های مولد که می‌توانند بیشترین سرریزها را برای کشور به همراه داشته باشند، مقصد نهایی سرمایه‌های خارجی نخواهند بود زیرا ریسک بالا و سوددهی پایینی به همراه دارند. از این رو همانند تجارب گذشته انتظار می‌رود سرمایه‌های ورودی به بخش‌هایی وارد شوند که کمترین پیوندها را با بنگاه‌های داخلی ایجاد می‌کنند و در نتیجه منتج به سرریزهای قابل توجه در جهت خروج از رکود عمیق اقتصادی نخواهند شد. با توجه به اینکه کشور سرشار از منابع طبیعی است، در اکثر موارد شرکت‌های فراملیتی برای بهره‌مندی از این منابع وارد کشور می‌شوند و نه بخش‌هایی که به رشد و توسعه کشور منتج می‌شوند. با توجه به قدرت بالای چانه‌زنی شرکت‌های خارجی سرمایه‌گذار، در



صورت ورود به بخش های مد نظر سیاست گذاران اقتصادی، مجبور به اعطاء امتیازات عدیده به این شرکت ها و پذیرش شرایط تحمیلی خواهیم بود که بیشتر منجر به خروج سرمایه و ایجاد وابستگی خواهد شد.

مروری بر تاریخچه شرکت های فراملیتی در ایران در اکثر موارد نشان از سلطه کشورهای سرمایه گذار در کشور داشته است. ورود سرمایه گذاران خارجی به ایران از دیرباز بیشتر متمرکز بر بهره برداری از منابع طبیعی و گرفتن امتیاز برای ورود سرمایه به کشور بوده است؛ به طوری که از همان اولین قراردادهای منعقد شده، شاهد تسلط دولت های بیگانه بر کشور بودیم. فرانسوا پرو معتقد است که صنعت نفت ایران در آن دوره "صنعتی محصور" بوده که رو به بازار جهانی داشته و با اقتصاد داخلی بیگانه بوده است (هادی زنوز، ۱۳۷۹: ۱۳۵-۱۳۴، ۲۰-۱۹). تجارب بعد از جنگ تحمیلی نیز در خصوص ورود سرمایه شرکت های خارجی حاکی از تسلط سرمایه گذاران خارجی بوده است. به استناد پیوست دوم سند برنامه سوم توسعه کشور، تجربه سرمایه گذاری شرکت های خارجی در ایران با سه ویژگی همراه بوده است: ۱. برای کشور بسیار گران تمام شده است؛ به این معنی که پاداش ها و امتیازات اعطا شده به خارجیان برای مشارکت در سرمایه گذاری، بسیار غیرمعارف بوده است. ۲. جذب سرمایه های خارجی با تحمیل های شدید از طرف شرکت های خارجی همراه بوده است. از این رو در بسیاری از زمینه هایی که ظرفیت های لازم در کشور وجود داشت، به علت فشارهای وارده از طرف شرکت های خارجی مورد استفاده قرار نگرفت. ۳. به افزایش معنادار ظرفیت های تولیدی داخل منتهی نگردیده است (مؤمنی، ۱۳۸۰: ۳۷). می توان از این سند تاریخی نتیجه گرفت که تجربه بعد از جنگ هم در خصوص جذب سرمایه خارجی جهت پرکردن شکاف پس انداز و رشد اقتصادی، تجربه مثبتی نبوده و نتایج مورد انتظار را به همراه نداشته است.

نقش فراملیتی ها در انتقال تکنولوژی، مهارت و دانش فنی

یکی از راه های جبران عقب ماندگی های گذشته کشور و تحرک سریع اقتصادی، ورود سرمایه و تکنولوژی از طریق شرکت های فراملیتی است؛ استدلال در خصوص ورود تکنولوژی از طریق شرکت های فراملیتی، نبود تکنولوژی یا قدیمی بودن تکنولوژی های بنگاه های داخلی و نیاز به مدرن ساختن تکنولوژی های داخلی است. همان طور که اشاره گردید، کشور میزبان زمانی ظرفیت جذب لازم جهت بهره برداری از تکنولوژی های کارآمد را خواهد داشت که فاصله تکنولوژیکی بین بنگاه های داخلی و شرکت های سرمایه گذار زیاد نباشد. اگر شکاف تکنولوژی بنگاه های داخلی در مقایسه با شرکت های سرمایه گذار خارجی زیاد باشد، امکان بهره مندی از حضور این شرکت ها و توان جذب سربازها کاهش می یابد. این مسئله تصمیم شرکت های خارجی در خصوص نوع تکنولوژی انتقالی به کشور میزبان را تحت تأثیر قرار می دهد. شکاف های بزرگ تر منجر به انتقال تکنولوژی های با کیفیت پایین تر می گردد. در واقع نوع تولیدات و صنایع هر کشور در جذب سرمایه و تکنولوژی تأثیرگذار



است. براساس طبقه‌بندی OECD که در سال ۱۹۹۴ ارائه کرد، محصولات کارخانه‌ای براساس سطح تکنولوژی مورد استفاده به چندگروه تقسیم می‌گردند:

۱- تولیدات منبع‌گرا: تولیداتی که مزیت اصلی آنها منابع طبیعی در دسترس است، نظیر مواد غذایی ساده، محصولات چوبی، محصولات نفتی و ...

۲- تولیدات با تکنولوژی سطح پایین^۲: تولیداتی که بخش اعظم هزینه تولید مربوط به نیروی کار است، نظیر نساجی، پوشاک، مبلمان و ...

۳- تولیدات با تکنولوژی متوسط^۳: تولیداتی که نیازمند مهارت و سطوحی از فعالیت‌های تحقیق و توسعه است، نظیر خودروسازی، صنایع شیمیایی و ...

۴- تولیدات با تکنولوژی بالا^۴: تولیداتی که سهم تکنولوژی در محصول نهایی نسبت به عوامل دیگر تولید بسیار بالاست، نظیر محصولات الکترونیکی، صنایع دارویی، هوافضا و ... (Lall, 2000: 7)

براساس طبقه‌بندی فوق در ایران حدود ۵۰ درصد تولیدات منبع‌گرا، حدود ۲۰ درصد تولیدات با تکنولوژی پایین، حدود ۳۰ درصد تولیدات با تکنولوژی متوسط و بین ۱۹ تا ۲۷٫۵ درصد تولیدات با

تکنولوژی بالا هستند (جهانگرد، ۱۳۸۵: ۱۲). افزون بر این طبق گزارش عملکرد رقابت‌پذیری صنعتی، در سال ۲۰۲۰، سهم ارزش افزوده محصولات صنعتی ایران نسبت به تولید ناخالص داخلی حدود

۱۳ درصد است. در همین سال بیش از ۵۴ درصد از صادرات صنعتی ایران را محصولات منبع‌محور تشکیل می‌دهند و تنها حدود ۰٫۵ درصد را صادرات محصولات با تکنولوژی پیشرفته، ۳۲٫۵ درصد

متعلق به محصولات با تکنولوژی متوسط و ۱۳ درصد مربوط به صادرات محصولات با تکنولوژی پایین است (گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۴۰۲: ۲۲). زمانی که سهم بالایی از تولیدات کشور مبتنی بر

منابع طبیعی است، شرکت‌های سرمایه‌گذار هم برای بهره‌مندی از مزیت مکانی کشور که فراوانی منابع طبیعی است، وارد حوزه‌هایی می‌شوند که بتوانند از این مزیت بهره‌مند گردند و همان‌طور که

اشاره گردید این بخش‌ها کمترین پیوندها را با بنگاه‌های داخلی برقرار می‌سازد و تکنولوژی نقش تأثیرگذاری ندارد. علاوه بر این در صورت ورود سرمایه‌گذاران خارجی به بخش‌های با تکنولوژی

متوسط یا بالا، توان بنگاه‌های داخلی برای جذب تکنولوژی‌های وارد شده، مناسب نیست.

براساس گزارش رقابت‌پذیری جهانی سال ۲۰۱۷-۲۰۱۸^۵، رکن آمادگی تکنولوژیکی ایران مناسب ارزیابی نشده است؛ به طوری که با کسب نمره ۳٫۶ از ۷ (بهترین وضعیت) در جایگاه ۹۱ در بین

۱۳۸ کشور مورد بررسی قرار گرفته است. طبق جدول (۴-۱)، ایران در رکن جذب تکنولوژی در سطح بنگاهی نیز با کسب نمره ۳٫۸، رتبه ۱۱۸ را اخذ نموده است. علاوه بر این در دوره ۲۰۱۰-۲۰۱۷ که

1- Resource Based Production

2- Low Technology

3- Medium Technology

4- High Technology

۵- در گزارش سال‌های ۲۰۱۸، ۲۰۱۹ و ۲۰۲۰ آمار و ارقام مربوط به رکن آمادگی تکنولوژیکی منتشر نشده است و از سال ۲۰۲۰ به بعد گزارش رقابت‌پذیری جهانی منتشر نشده است.

گزارش‌ها در دسترس است، نمره ایران در رکن آمادگی تکنولوژیکی از ۳٫۶ و در رکن جذب تکنولوژی در سطح بنگاهی نیز از ۴٫۱ بالاتر نرفته است.

جدول (۱): وضعیت ایران در رکن‌های آمادگی تکنولوژیکی و نوآوری

رتبه در بین ۱۳۸ کشور	نمره ۷-۱ (بهترین وضعیت)	برخی مؤلفه‌های رکن‌های آمادگی تکنولوژیکی و نوآوری
۱۰۵	۴٫۱	دسترسی به آخرین تکنولوژی‌ها
۱۱۸	۳٫۸	جذب تکنولوژی در سطح بنگاهی

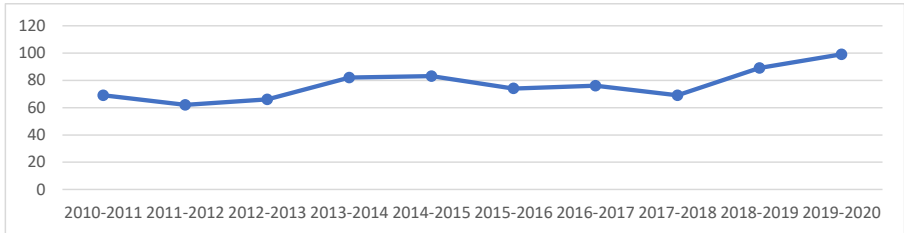
Source: Global Competitiveness report 2017-2018

زمانی که شکاف تکنولوژی بنگاه‌های داخلی در مقایسه با شرکت‌های سرمایه‌گذار خارجی زیاد باشد، امکان بهره‌مندی از حضور این شرکت‌ها و توان جذب سرریزها کاهش می‌یابد. از طرفی لازمه انتقال تکنولوژی، وجود امنیت حقوق مالکیت فکری است که شرایط رضایت‌بخشی در کشور ندارد؛ به طوری که براساس شاخص حقوق مالکیت بین‌المللی^۱ که توسط اتحادیه حقوق مالکیت^۲ تهیه می‌گردد و با تمرکز بر محیط حقوقی و سیاسی، حقوق مالکیت فیزیکی و حقوق مالکیت فکری، میزان حمایت کشورها را از حقوق مالکیت بررسی می‌کند، وضعیت ایران نامناسب ارزیابی شده است. در گزارش سال ۲۰۲۱، نمره ایران از صفر تا ده (بهترین وضعیت)، ۴٫۱ است که در جایگاه ۱۱۴ از ۱۲۹ کشور قرار دارد و حاکی از عدم امنیت حقوق مالکیت در کشور است. در دوره ۲۰۱۱-۲۰۲۱ که داده‌ها در دسترس است، نمره ایران در این شاخص از ۴٫۱ بالاتر نرفته است. این وضعیت حقوق مالکیت برای سرمایه‌گذاران خارجی مطلوب نیست و چنانچه انتقال تکنولوژی در چنین شرایطی اتفاق بیفتد، معمولاً تکنولوژی‌های از رده خارج و یا نامتناسب با صنایع داخلی انتقال می‌یابند. تکنولوژی نقشی کلیدی در تعیین میزان رقابت‌پذیری تولیدات اقتصادی یک کشور دارد و می‌تواند به عنوان یکی از خروجی‌های هم‌راستا با تغییرات تکنولوژی مورد بررسی قرار گیرد. معتبرترین شاخص در این زمینه، شاخص رقابت‌پذیری جهانی است که ترکیبی است از ۱۲ رکن که هر یک از ارکان بین ۴ تا ۲۱ متغیر دارند؛ بنابراین آنچه به عنوان شاخص رقابت‌پذیری جهانی منتشر می‌شود، دربرگیرنده ۱۱۴ متغیر در مورد هر کشور است که به جزئیات اقتصادی، اجتماعی و بهداشتی پرداخته و برآیند آن منجر به رقابت‌پذیری جهانی می‌شود. لذا از آنجا که یکی از اهداف مورد انتظار انتقال تکنولوژی به داخل کشور، افزایش توان رقابت‌پذیری اقتصاد ایران در عرصه بین‌المللی می‌باشد، بررسی وضعیت ایران از منظر این شاخص برای دوره ۲۰۱۰-۲۰۱۹ طبق نمودار (۴-۴) نشان‌دهنده عدم جذب موفق تکنولوژی‌های منتقل شده به ایران می‌باشد. علاوه بر این، روند شاخص رقابت‌پذیری ایران نشان‌دهنده عدم تغییرات هم‌راستا با حجم جریان ورودی مثبت سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی



به ایران می‌باشد.

نمودار (۵): شاخص رقابت‌پذیری جهانی ایران (رتبه)



Source: Global Competitiveness report

افزون بر این، با توجه به شاخص پیچیدگی اقتصادی ایران که در سال ۲۰۲۱، معادل ۰٫۱۹- است و طی سه دهه منتهی به این سال همواره مقادیر شاخص منفی بوده است، به وضوح می‌توان نشان داد که ایران در زمینه جذب تکنولوژی ناموفق بوده است و عدم توان کشور در جذب و تولید تکنولوژی، بازار صادراتی کشور را محدود کرده و زمینه‌ساز وابستگی اقتصادی کشور شده است.

در این زمینه محاسبه ضریب همبستگی نابرابری (اختلاف تولید ناخالص داخلی سرانه ایران و کشورهای با درآمد بالا) و شاخص پیچیدگی اقتصادی کشور در سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۰ نشان می‌دهد

که رابطه منفی بین این دو متغیر برقرار است و مقدار این ضریب ۰٫۴۶- است. بدین معنی است که با افزایش نابرابری بنیه تولیدی ایران نسبت به کشورهای پیشرفته، وضعیت شاخص پیچیدگی اقتصادی کشور به عنوان شاخص انتقال و جذب تکنولوژی و وابستگی کشور، بدتر شده است.

لذا برای جمع‌بندی می‌توان گفت وجود درکی ناقص و سطحی از مسئله تکنولوژی موجب شده ماهیت انتقال تکنولوژی در ایران صرفاً سخت‌افزاری باشد. انتقال تکنولوژی زمانی با موفقیت و به طور کامل انجام می‌شود که لایه‌های پنهان و بخش ضمنی آن نیز منتقل گردد. یادگیری ضمنی، از طریق یادگیری حین کار امکان‌پذیر است که آن هم مستلزم همکاری، ارتباط و تعامل مستقیم و روابط طولانی افراد است. به علاوه، انتقال دانش ضمنی یک فرایند مستمر، تدریجی و زمان‌بر بوده و یک‌باره با برگزاری یک دوره آموزشی تحقق نمی‌یابد. ضعف چارچوب نهادی پشتیبان توسعه تکنولوژی در کشور ما آثار نامطلوبی ایجاد کرده است که مهم‌ترین آنها جدایی چرخه تولید علم از محصول یا عدم تبدیل یافته‌های علمی به محصولات تجاری است. همچنین موانعی که از رشد بنگاه‌ها و گسترش مقیاس آنها جلوگیری می‌کنند، به تضعیف بنیان‌های صنعتی-تکنولوژیکی کشور می‌انجامند. راه‌حل مشکل توسعه تکنولوژی در ایران این است که مسئله انتقال تکنولوژی به عنوان یک مسئله پیچیده و درهم تنیده با ساختار نهادی مورد توجه قرار گیرد.

اگر ورود سرمایه خارجی مبتنی بر انتخاب و تعیین شروط برای انتقال تکنولوژی در چارچوب



سیاست صنعتی دورنگر صورت پذیرد، می‌توان آن را در راستای منافع بلندمدت کشور سامان داد. اما این نحوه ورود سرمایه خارجی گویای این واقعیت است که علی‌رغم هزینه بالا، یا انتقال تکنولوژی صورت نپذیرفته است یا تکنولوژی‌های وارد شده جذب نشده و ارتقاء سطح تکنولوژی داخلی و توان رقابت‌پذیری در سطح بین‌المللی را به همراه نداشته است. بررسی صادرات تکنولوژی گویای جریان یک‌طرفه تکنولوژی به کشور می‌باشد. ایران به لحاظ صادرات تکنولوژی در مقایسه با سایر کشورها، وضعیت بسیار ضعیفی دارد. در واقع انتقال تکنولوژی به کشور بدون ایجاد توانایی برای تولید تکنولوژی داخلی صورت گرفته است. بنابراین واردات صرف تکنولوژی و به دنبال آن وابستگی تکنولوژیکی پیامدهای منفی زیادی را برای کشور می‌تواند به دنبال داشته باشد.

تجارب گذشته کشور بیانگر آن است که چنانچه شرکت‌های خارجی، تکنولوژی به کشور وارد کردند، بیشتر منجر به تعمیق وابستگی گردیده است. اعمال تحریم‌ها این مسئله را به خوبی عیان ساخته است، به طوری که با قطع همکاری شرکت‌های سرمایه‌گذار در زمان تحریم‌ها، صنایعی که بیشترین وابستگی را به تکنولوژی‌های خارجی داشتند، با مشکلات عدیده مواجه شدند. صنعت نفت و خودرو از مثال‌های بارز آن است. انتقال تکنولوژی به صنایع نام‌برده این امکان را برای آنها ایجاد نکرد که بعد از گذشت سالیان دراز حضور شرکت‌های خارجی، به خودکفایی برسند و به محض تشدید تحریم‌ها و قطع همکاری شرکت‌های خارجی، این صنایع با بحران‌های جدی مواجه گشتند. این نحوه مشارکت سرمایه‌گذاران خارجی در صنایع کشور، به ویژه صنعت نفت و خودرو که از قدمت دیرینه‌ای برخوردارند، ماهیت توسعه‌ای ندارد که اگر داشت صنعت خودرو کشور که با صنعت خودرو کره جنوبی آغاز به کار کرده است، در این جایگاه و موقعیت قرار نداشت و به مونتاژ خودروهای از رده خارج شرکت‌های خارجی مشغول نبود. در بخش بعد به صورت مبسوط به این موضوع پرداخته می‌شود.



جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در این پژوهش تلاش گردید تا به بررسی اثر نابرابری بر وابستگی اقتصاد ایران از کانال شرکت‌های فراملیتی پرداخته شود. ایران با نابرابری بنیه تولیدی و عقب‌ماندگی سطح تکنولوژی نسبت به کشورهای صنعتی مواجه است. یکی از علل اساسی این مسئله را می‌توان در فرایند خلق ثروت در ایران واکاوی کرد که تا حدود زیادی متفاوت از کشورهای صنعتی است؛ به این معنا که محوریت تولید ثروت در کشورهای پیشرفته بر تولید قرار گرفته است اما در ایران رانت نقش محوری را در این زمینه ایفا می‌کند. در واقع ساختار نهادی کشور به گونه‌ای است که به جای اینکه مشوق فعالیت‌های تولیدی باشد و محوریت ایجاد ثروت بر تولید قرار گرفته باشد، به فعالیت‌های غیرمولد و رانتی پاداش می‌دهد و رانت نقش محوری را در زمینه تولید ثروت ایفا می‌کند. به این ترتیب در این ساختار نهادی مشوق رانت، انگیزه سرمایه‌گذاری در بخش تولید صنعتی کشور به شکل متناسب کاهش

پیدا خواهد کرد و به سبب آن بنیه تولیدی نیز تضعیف شده است. در این راستا ضعف شدید در بنیه تولیدی و عقب ماندگی تکنولوژیکی سبب می شود کشور نیازمند واردات برای تأمین کالاهای سرمایه ای و واسطه ای، مصرفی مورد نیاز خود باشد و این مسئله به واسطه رابطه مبادله کشور و نظارت شرکت های فراملیتی بر آن در چارچوب دیدگاه قدیم وابستگی، منجر به وابستگی اقتصادی ایران به دنیای خارج شده است.

در وهله دوم، ارتقاء توان تولید تکنولوژیکی و تولید محصولات متنوع و پیچیده ای که حاصل تجمیع دانش های پراکنده و کاربردی کردن آنهاست، در کنار یک بازاریابی سیستم نهادی، نیازمند انتقال تکنولوژی و دانش فنی هست که عمدتاً توسط شرکت های فراملیتی انجام می گیرد و می تواند منجر به وابستگی گردد چراکه انتقال تکنولوژی برای کشورهای در حال توسعه ای که نظام تولیدی کارآمدی در آنها شکل نگرفته، می تواند به یکی از جنبه های وابستگی تبدیل شود. حال سؤال اصلی این است که آیا ورود شرکت های فراملیتی به کشور توانسته است منجر به افزایش سرمایه گذاری بنگاه های کشور میزبان و انتقال تکنولوژی مناسب و کارآمد و حرکت به سمت توسعه شود یا باعث تشدید وابستگی و تعمیق توسعه نیافتگی شده است. در این پژوهش در چارچوب جدید مکتب وابستگی نشان داده شد که چگونه لحاظ نکردن شرایط نهادی، الزامات و پیش شرط های ورود شرکت های فراملیتی در راستای انتقال سرمایه و تکنولوژی، می تواند وابستگی کشور را به کشورهای پیشرفته تشدید و دستیابی به رشد و توسعه اقتصادی را بیش از پیش با مشکل همراه سازد.

با توجه به نکاتی که مطرح شد انتقال سرمایه و تکنولوژی توسط شرکت های فراملیتی، در شرایطی خاص می تواند به توسعه وابسته یا توسعه پویا بینجامد و لازمه آن وجود ظرفیت جذب مناسب در کشور میزبان و دولتی فعال و توسعه گرا با قدرت بالای چانه زنی است. از این رو تا زمانی که کشور بسترهای اولیه اقتصادی، حقوقی و سیاسی لازم را برای بهره مندی از آنها مهیا نسازد، سیاست های هوشمندانه ای در این خصوص اتخاذ نگردد و بخش های دارای اولویت براساس برنامه های راهبردی تعیین نگردند، تعامل با شرکت های فراملیتی نه تنها گره از مشکلات این کشورها باز نخواهد کرد که به تعمیق وابستگی نیز خواهد انجامید.

پیوند با سرمایه های خارجی زمانی می تواند مضمون توسعه ای پیدا کند که دولت نقشی فعال در جذب سرمایه های شرکت های فراملیتی داشته باشد و به برقراری پیوندهای آگاهانه و گزینشی با شرکت های سرمایه گذار اقدام نماید، به طوری که با ارزیابی شرایط داخلی، توان تکنولوژیکی و رقابتی بنگاه های داخلی و فراهم ساختن محیط کسب و کار مناسب برای فعالیت های با ارزش افزوده بالا، به گونه ای با شرکت های فراملیتی پیوند برقرار سازد که بتواند از این قابلیت ها بهره لازم را برده و موقعیت کشور خود را بهبود بخشد. سیاست های دولت باید به گونه ای باشد که سرمایه گذاری های داخلی و خارجی را در جهت تقویت پیوندها، اثرات سرریزی و پیشرفت های تکنولوژیکی متناسب با ظرفیت های داخلی تشویق نماید. همچنین انتقال تکنولوژی و دانش فنی از طریق شرکت های

فراملیتی نیز منوط به شرایط نهادی کشورها است. با توجه به فراهم نبودن بسترهای لازم برای انتقال تکنولوژی نظیر وجود حداقلی از منابع انسانی باکیفیت، توان تکنولوژیکی مناسب بنگاه‌ها و امنیت حقوق مالکیت، شرکت‌های بین‌المللی غالباً تکنولوژی‌های منسوخ خود و در بسیاری از موارد تکنولوژی‌های نامناسب با شرایط کشورها را عرضه می‌کنند.

بررسی تجربه ایران در خصوص انتقال سرمایه و تکنولوژی توسط شرکت‌های فراملیتی نیز کارکردهای توسعه‌ای را به همراه نداشت. در مورد ایران باید گفت که مشکل اصلی کشور در کمبود سرمایه یا پایین بودن نرخ پس‌انداز نیست، بلکه مشکل فراهم نبودن بسترهای لازم برای سرمایه‌گذاری مولد است. با توجه به اینکه کشور ظرفیت لازم برای بهره‌برداری از سرمایه‌ها و پس‌اندازهای داخلی را در جهت فعالیت‌های مولد ندارد، احتمال اینکه بتواند از سرمایه‌های خارجی به صورت بهینه و در جهت اهداف توسعه‌ای استفاده نماید، پایین است. تا زمانی که شرایط داخلی اقتصاد برای سرمایه‌گذاری‌های مولد فراهم نباشد و برنامه مشخصی از اولویت‌های کشور در جذب سرمایه وجود نداشته باشد، ورود سرمایه‌های خارجی به کشور کارکرد توسعه‌ای نخواهد داشت.

در خصوص انتقال تکنولوژی نیز از آنجا که آمادگی تکنولوژیکی کشور چندان مناسب نیست و توان بنگاه‌های اقتصادی برای جذب تکنولوژی‌های به روز در حد کفایت نمی‌باشد، چنانچه شرکت‌های خارجی، تکنولوژی به کشور وارد کردند، بیشتر منجر به تعمیق وابستگی اقتصاد ایران شده‌اند. گواه این ماجرا نیز مشکلات عدیده‌ای بود که صنایع وابسته به تکنولوژی‌های خارجی با اعمال تحریم‌ها و قطع همکاری شرکت‌های سرمایه‌گذار با آن دست به گریبان بودند.

براساس مندرجات پژوهش، توصیه‌های سیاستی و پیشنهادهایی که برای کاهش وابستگی اقتصادی کشور و حرکت به سمت توسعه در ایران توصیه می‌گردد، به شرح زیر است:

- طراحی و اتخاذ سیاست‌های معطوف به کاهش نابرابری در راستای بالا بردن انگیزه سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی برای ورود به فعالیت‌های مولد
- بازاریابی کل ساختار نهادی بر محور اقتضانات بخش‌های مولد
- ضابطه‌مند کردن و مشروط نمودن ورود سرمایه شرکت‌های خارجی به کشور در جهت ارتقاء قابلیت‌های بنگاه‌های داخلی

فهرست منابع

فهرست منابع فارسی:

۱. استیگلیتز، جوزف. ای (۱۳۹۴). بهای نابرابری: جامعه دوقطبی و نابرابر چگونه آینده ما را به خطر می‌افکند؟، ترجمه محمدرضا فرزین، یکتا اشرفی، انتشارات دانشگاه علامه.
۲. اشرف، احمد (۱۳۵۹). موانع تاریخی رشد سرمایه‌گذاری در ایران، انتشارات زمینه.
۳. اوانز، پیتر (۱۳۸۰). توسعه یا چپاول: نقش دولت در تحول صنعتی، ترجمه عباس زندباف و عباس مخبر،



- تهران، طرح نو.
۴. پیکتی، توماس (۱۳۹۶). اقتصاد نابرابری، ترجمه علی صباغی و محمدرضا فرهادی پور، مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی.
۵. پیکتی، توماس (۱۳۹۳). سرمایه در قرن ۲۱، ترجمه محمدرضا فرهادی پور و علی صباغی، مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی.
۶. جهانگرد، اسفندیار (۱۳۸۵). اقتصاد فناوری اطلاعات و ارتباطات، تهران، شرکت چاپ و نشر بازرگانی، چاپ اول.
۷. جی-بارنت، ریچارد و ای-مولر، رونالد (۱۳۶۳). سیطره جهانی، قدرت شرکت‌های چندملیتی، ترجمه: مصطفی قریب، تهران، انتشارات هاشمی، چاپ اول.
۸. چانگ، ها. جون (۱۳۸۳). جهانی شدن، شرکت‌های فراملیتی و توسعه اقتصادی، ترجمه محمد حسین حکیمیان، فصلنامه اقتصاد و جامعه، شماره ۲.
۹. چانگ، هاجون (۱۳۹۲). نیکوکاران نابه‌کار، ترجمه: میرمحمد نبوی و مهرداد شهابی، تهران، نشر کتاب آه، چاپ اول.
۱۰. چلبی، مسعود (۱۳۹۱). جامعه‌شناسی نظم: تشریح و تحلیل نظری نظم اجتماعی، تهران، نشر نی، چاپ ششم.
۱۱. رهنما، سعید (۱۳۵۷). نظریه‌های وابستگی: صنعتی شدن وابسته و وابستگی تکنولوژی، انتشارات بهاران و انتشارات پیمان.
۱۲. سو، الوین (۱۳۹۲). تغییر اجتماعی و توسعه: مروری بر نظریات نوسازی، وابستگی و نظام جهانی، ترجمه محمود حبیبی مظاهری، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۳. گالبرایت، کنت (۱۳۷۱). آناتومی قدرت، ترجمه محبوبه مهاجر، انتشارات سروش (انتشارات صدا و سیما).
۱۴. مؤمنی، فرشاد (۱۳۸۰). نقد و بررسی مبانی تئوریک سرمایه‌گذاری خارجی، چشم‌انداز ایران، اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۰، شماره ۸.
۱۵. هادی نوز، بهروز (۱۳۷۹). سرمایه‌گذاری خارجی در ایران، تهران، نشر و پژوهش فروزان روز، چاپ اول.

فهرست منابع انگلیسی:

1. Amin, S. (1976). Unequal Development, Monthly Review New York.
2. Aghion, Philippe, Caroli, Eva and Penalosa, Garcia (1999). Inequality and Economic Growth: The Perspective of the New Growth Theories, Journal of Economic Literature.
3. Cardoso, F. H. (1977). Associated-Dependent Development: Theoretical and Practical Implications, Latin American Research Review, Vol. 12.
4. Chang, Ha-Joon. (2002). Kicking Away the Ladder: Development Strategy in Historical Perspective. London: Anthem Press.
5. Chang, Ha-Joon and Andreoni, Antonio. (2020). Industrial Policy in the 21st Century. Development and Change, Forum 2020, vol. 51, n. 2.
6. Dos Santos T. (1974). The Structure of Dependence, in C. K. Wilber.
7. Deaton, Angus, (2013). Health, Wealth, and the Origins of Inequality, Princeton University Press.
8. Dos Santos, Theotonio (1971). The Structure of Dependence. In K.T. Kan and Donald Hodges (eds.) Readings in the U.S. Imperialism. Boston: Extending Horizons, P. 226.



9. Evans, Peter B (1983). State, Local and Multinational Capital in Brazil: Prospects for the Stability of the Triple Alliance in the Eighties. in Diana Tussie (ed) Latin America in the World Economy: New Perspectives, st. Martin, P. 141.
10. Frank, A. G. (1972). Economic Dependence, Class Structure and Under Development Policy, in Cockcroft et.al.
11. Frank, A. G. (1972). Sociology of Development and Under Development of Sociology, in Cockcroft et.al.
12. Frank, A. G. (1969). Capitalism and Under Development in Latin American, Monthly Review New York.
13. Frank, A. G. (1972). Development of Under Development, in Cockcroft et.al.
14. Frank, A. G. (1974). Lumpen-Bourgeoisie, Lumpen Development, Monthly Review New York.
15. Juma, Mary-Ann, (2012), "The Effect of Foreign Direct Investment on Growth in Sub-Saharan Africa", Department of Economics of Amherst College.
16. Lall, Sanjaya, (2000), "The Technological Structure and Performance of Developing Country Manufactured Exports, 1985-1998", QEHWPS44
17. OECD (2014), Focus on Inequality and Growth.
18. UNCTAD, (2010). "Foreign direct investment, the transfer and diffusion of technology, and sustainable development".
19. UNCTAD, (2011), "Foreign Direct Investment in LDCs: Lessons Learned from the Decade 2001-2010 and the Way Forward".
20. UNCTAD, (2014). "Transfer of Technology and Knowledge Sharing for Development: Science, Technology and Innovation Issues for Developing Countries